



بازنویسی منتهی الآمال- باب چهاردهم
دفتر ششم

چشم انداز ظهور

بازنویسی:

عبدالحسین طالعی



انتشارات نبأ

سرشناسه: طالعی، عبدالحسین، ۱۳۴۰ -

عنوان و نام پدیدآور: چشم انداز ظهور/ عبدالحسین طالعی
مشخصات نشر: تهران: موسسه فرهنگی نیا، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ص.

شابک: - - - ۹۷۸-۶۰۰-۲۶۱-۰۲۶

بها: ۳۰۰,۰۰۰ ریال.

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.

یادداشت: کتاب حاضر بازنویسی منتهی الامال نوشته عباس قمی، باب چهاردهم، دفتر ششم است.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: محمد بن حسن رضی الله تعالی عنه، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - - رویت.

موضوع: محمد بن حسن رضی الله تعالی عنه، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - - کرامتها.

موضوع: قمی، عباس، ۱۳۱۹-۱۲۵۴. منتهی الامال - اقتباسها.

شناسه افزوده: قمی، عباس، ۱۳۱۹-۱۲۵۴. منتهی الامال. برگزیده

رده‌بندی کنگره: ۲۱۳۹۵ ب ۲ ط / ۴ / ۲۲۴ BP

رده‌بندی دیویی: ۲۱۲

شماره کتابشناسی: ۳۹۵۳۴۸۲



انتشارات نیا

چشم‌انداز ظهور

بازنویسی: عبدالحسین طالعی

چاپ و صحافی: دالاهو و صالحانی

چاپ دوم: ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / قیمت: ۰۰۰، ریال

ناشر: انتشارات نیا: تهران، خیابان شریعتی، روبروی ملک، خیابان

شبستری، خیابان ادیبی، شماره ۲۶، تلفن: ۷۷۵۰۴۶۸۳ (۰۲۱) دورنگاز:

۷۷۵۰۶۶۰۲ (۰۲۱) صندوق پستی: ۳۷۷ / ۱۵۶۵۵

نشانی سایت انتشارات نیا <http://nabacultural.org>

شابک: - - - ۹۷۸-۶۰۰-

بسم الله الرحمن الرحيم

انسان در دنیا همچون مسافری است که دقایقی در این مسیر طولانی، به استراحت می‌پردازد. این مسافر، راه درازی پیموده تا به اینجا آمده، و هنوز مسافت درازی در پیش دارد. مسافر عاقل، در این سفر طولانی نیاز به راهنما را، بیش از نیاز به آب و غذا و هوا احساس می‌کند. دریغا! که گاه برخی از مسافران، آن چنان به جاذبه‌های این محل موقت استراحت دل می‌بندند که اصل سفر و نیازهای آن را فراموش می‌کنند. اما مسافران خردورز و اندیشمند، نه به این لحظات کوتاه، بل به اصل سفر و زاد و توشه راه و رهنمودهای راهنمایان می‌اندیشند.

خدای حکیم توانا، پیش از آنکه اصل سفر را به عنوان برنامه به انسان بدهد، به تأمین نیازهای او در سفر اقدام کرده و مهمترین نیاز او یعنی راهنمای آگاه دلسوز امین را برای او برآورده است. این راهنمایان، پیامبران و امامان علیهم‌السلام هستند، که انسان را در کوره راه‌ها و گردنه‌های سخت، در مقابله با انواع مشکلات احتمالی که پیش رو دارد، هدایت می‌کنند. شناخت این راهنمایان و ویژگی‌های آنها، وظیفه‌ای است که انسان به

حکم عقل، برعهده دارد.

برخی از عالمان دین، برای رفع این نیاز، کتاب‌هایی در این زمینه نگاشته‌اند. محدث بزرگوار شیعی، مرحوم شیخ عباس قمی، در زمره این عالمان دین است. آن دانشور بزرگ - به برکت اخلاص خود در عمل - با کتاب جاودانه «مفاتیح الجنان» در میان خاص و عام شهرت یافته است. اما همین شهرت بحق، دیگر جنبه‌های علمی و تحقیقی او را از یاد برخی افراد متوسط برده است. وی، سالهای فراوان، همراه با بزرگانی دیگر مانند شیخ آقا بزرگ تهرانی و میرزا محمد قمی و شیخ علی اکبر نهایندی، در محضر استاد بی مانند علم الحدیث در قرون اخیر، یعنی خاتم المحدثین میرزا محمد حسین نوری طبرسی علاوه بر درس ایمان و اخلاص، علوم رجال و درایه و کتابشناسی و تاریخ آموخت. و آثاری گرانقدر در تمام این موضوع‌ها برای آیندگان باقی گذاشت.

کتاب «منتهی الآمال»، از آثار محدث قمی در شناخت چهره نورانی چهارده معصوم علیهم السلام است، که در طول بیش از هفتاد سال، در شکل دادن اندیشه دینی دوستداران معصومان پاک نهاد، نقش ویژه‌ای داشته است. در این یادگار ماندگار، محدث قمی، عناصری همچون: دقت، استناد، بیطرفی، ژرف نگری، جامعیت، اختصار، ابتکار، مخاطب‌شناسی و... را به گونه‌ای زیبا و شگفت در فضای روح بخش ولایت و محبت خاندان نور در هم تنیده است.

این است که - با وجود دهها کتاب در زمینه شناخت معصومان - هنوز «منتهی الآمال» در جایگاهی رفیع نشسته است.

به دلیل این ارج ویژه، بر آن شدیم تا دفاتری در معرفت خاندان نور، بر

اساس کتاب **منتهی الآمال**، تهیه و تدوین کنیم و به پیشگاه اهل معرفت، تحفه آوریم.

در این مجموعه علمی، کارهای زیر انجام شده است:

۱- منابع احادیث و مطالب کتاب، استخراج شد، و در آخر هر دفتر درج گردید (با اشاره به موارد آن به صورت [۱] و...).

۲- شخصیت‌ها، اعلام تاریخی و جغرافیایی، کتاب‌ها و دیگر موارد یاد شده در متن که نیاز به توضیح داشت، در حدّ مختصر و مفید، شناسانده شد، و در پاورقی صفحات درج گردید.

۳- متن بعضی از احادیث، برای بهره‌وری بیشتر اهل تحقیق، افزوده شد.

۴- نشر کتاب، به زبان روز بازنویسی شد، تا شعاع استفاده از آن، گسترده‌تر شود.

۵- هر دفتر به یک - و گاه دو - عنوان اختصاص یافت.
نکته آخر اینکه:

تحقیق و استوارسازی متن باب چهاردهم کتاب - که مربوط به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف است - همراه با استخراج منابع آن، حدود بیست سال پیش به دست برخی از دانشوران پژوهشگر انجام شد.

در آن زمان، هنوز چاپ حروفی و تحقیق شده و قابل اعتماد از متن کتاب **منتهی الآمال** عرضه نشده بود.

در طول این سال‌ها، **منتهی الآمال** بارها به صورت چاپ حروفی منتشر شد، که بهترین آنها، چاپ تحقیقی انتشارات «دلیل ما» - به اهتمام آقای

ناصر باقری بیدهندی - در سه مجلد است (سال ۱۳۷۹).

وقتی که کارِ سالیان پیش در اختیار این مؤسسه قرار گرفت، از سویی با توجه به وجود چاپ تحقیقی یاد شده، و از سوی دیگر برای بهره‌گیری از تلاش پیشین، همچنین برای آشنا ساختن نسل‌های جدید با حقایق ارزشمند این کتاب، تصمیم به بازنویسی کتاب و تقسیم آن به دفاتری کم‌برگ و پربار گرفتیم.

اکنون، شش دفتر در شناخت امام عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف تقدیم می‌شود. به امید آنکه در فرصت‌های آینده، دفاتر دیگر از این سلسله نور عرضه گردد، و این تلاش ناچیز در آستان مقدس اهل بیت عصمت - صلوات الله علیهم اجمعین - مقبول افتد.

سراغاز

«ظهور منجی موعود»، مهم‌ترین رویدادی است که در جهان رخ می‌نماید و صفحه‌ای جدید و بی‌مانند در کتاب تاریخ بشری می‌گشاید.

امام صادق علیه السلام در ضمن دعایی که روز بیست و یکم ماه رمضان می‌خواند، به حقیقتی بلند اشاره دارد:

اسألک یا الله... أن تأذن لفرج من بفرجه فرج اولیائک
واصفیائک من خلقک، وبه تُبید الظالمین وتُهْلکهم. عجل
ذلک یا رب العالمین.

خدایا! از تومی خواهم... که اجازه دهی به فرج در کار آن بزرگ، که تنها به ظهور او، گشایش در کار اولیا و برگزیدگان از آفریدگانت می‌آوری، و تنها به دست او ظالمان را هلاک و نابود می‌کنی. ای خدای جهان‌ها، در این ظهور، تعجیل فرما.^(۱)

دیده تمام پیامبران، امامان، نیکان، پاکان، دل‌سوختگان، مجاهدان و مخلصان، به این ظهور دوخته است تا حکومت عدل و داد را پس از

قرن‌ها سلطهٔ ظلم و بیداد، نظاره کنند و شاهد شکوفایی انسانیت باشند.

به دلیل اهمیت ظهور، از سده‌های پیشین تاکنون، جمعی از مدعیان بناحق، خود را «مهدی موعود» دانسته‌اند. و هر یک از آنها، گروهی را پیروان خود گرد آورده‌اند.

رسول خدا و ائمه هدی علیهم‌السلام، از نخستین روزها که به ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه بشارت می‌دادند، مطالبی به عنوان «علائم ظهور» می‌فرمودند و راه سوء استفاده را بر آن مدعیان می‌بستند.

بسیاری از بزرگان، در ضمن کتاب‌های مهدوی خود، فصلی تحت عنوان «علائم ظهور» آورده، و جمعی نیز کتاب‌های مستقل در این موضوع نگاشته‌اند.

مرحوم آقا سید اسماعیل عقیلی نوری (متوفی ۱۳۲۱ هجری قمری) از فقها و محدثان بزرگ زمان خود بود، که فصلی از کتاب جامع خود «کفایة الموحدین» را به بررسی علائم ظهور اختصاص داد.

محدّث قمی نیز در فصل هفتم از باب ۱۴ کتاب منتهی الآمال، مختصری از آن را عرضه کرده، که بازنویسی آن بخش اول از این دفتر را تشکیل می‌دهد.

یکی از علائم ظهور، که کمتر در این‌گونه کتاب‌ها مورد بحث قرار گرفته، «پرشدن تمام جهان در صحنهٔ فردی و اجتماعی از عدل و داد» است که تاکنون، هرگز در جهان روی نداده است. بررسی کارنامهٔ مدعیان

مهدویت بر اساس این نشانه روشن، به وضوح، بطلان تمام آن ادعاها را می‌رساند.

توجه به همین نشانه، راه فهم حدیث امام صادق علیه السلام را برای ما هموار می‌سازد، که فرمود:

«علامت را بشناس، که هرگاه آن را شناختی، پیش افتادن یا تأخیر این امر (ظهور) به تو ضرر نمی‌رساند.»^(۱)

در این دفتر، از دو گروه علائم ظهور، سخن رفته است: علائم حتمیه و غیر حتمیه.

در توضیح بحث علائم حتمی، سخنی گرانقدر از امام جواد علیه السلام روایت شده که توجه به آن ضروری است.

ابوهاشم جعفری - از خواص اصحاب امام جواد علیه السلام - گوید:

در خدمت امام جواد علیه السلام بودیم، که درباره سفیانی سخن گفته شد، و در این مورد بحث شد که در روایت آمده که سفیانی، از علائم محتوم است. من از امام جواد علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند در امر محتوم بدا می‌کند؟ فرمود: بله. گفتم: پس می‌ترسیم که در اصل ظهور نیز بدا کند. فرمود: قائم از میعاد است. و خدا در میعاد، خُلف نمی‌ورزد.^(۲)

محدث نوری در باب یازدهم نجم ثاقب، با نقل این خبر، به این نکته مهم اشاره می‌کند که به جز اصل ظهور و خروج حضرت حجت بن الحسن ارواحنا فدا، دیگر آیات و علامات قبل از ظهور یا مقارن آن، همه قابل تغییر و تبدیل و تأخیر و تأویل به مطلب دیگر است، حتی آنها که

۱. مکیال المکارم (ترجمه) ۲/ ۲۶۳، باب ۸ فصل ۲۱.

۲. بحار الانوار ۵۲/ ۲۵۰- ۲۵۱، ح ۱۳۸ نقل از غیبت نعمانی.

در شمار علائم محتوم ذکر شده است^(۱).

نکته مهم که در این گونه اخبار بر آن تأکید شده «بداء» است. یعنی اینکه خداوند عزوجل، چیزی را تقدیر کند و سپس - به حکمت و مصلحت خاص دیگری - خلاف آن را مقدر نماید. این مطلب، مستلزم قبول جهل بر خدا نیست، بلکه نشان می‌دهد که دست قدرت او همواره گشوده است و هیچ چیز نمی‌تواند آن را ببندد. همان‌گونه که با صلۀ رحم و صدقه و دعا، برخی از مقدرات انسان را - بر اساس حکمت و مصلحت خود - تغییر می‌دهد^(۲).

به تمام این تغییرات، در آیه قرآن، اشاره شده است:

يَحْوَالِهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أَمَّ الْكِتَابِ.

خداوند، هر چه را بخواهد محو، و آنچه را خواهد اثبات می‌کند.

وَأَمَّ الْكِتَابِ نَزْدَ أَوْسْتِ^(۳).

ائمه اطهار عليهم السلام فرموده‌اند:

اگر این آیه در کتاب خدا نبود، شما را به تمام وقایع جهان تا

برپایی قیامت خبر می‌دادیم^(۴).

از این سخنان، می‌خواهیم به این نتیجه برسیم که آنچه در روایات ما مورد تأکید است، انتظار ظهور است نه انتظار علائم ظهور.

۱. نجم ثاقب، باب ۱۱، ص ۵۶۳-۵۶۴، چاپ جعفری، مشهد.

۲. برگرفته از بیان آیت الله سید محمد نقی اصفهانی، ترجمه مکیال المکارم ۱/ ۴۴۴، باب ۵، فصل ۲۲.

۳. سوره رعد / آیه ۴۲.

۴. ترجمه مکیال المکارم ۱/ ۴۴۶.



بر این حقیقت، در روایات متعدّد، تأکید شده است. به عنوان نمونه، به این احادیث اشاره می‌شود:

۱- رسول خدا ﷺ فرمود: مهدی از ماست. خداوند، امر ظهورش را در یک شب اصلاح می‌فرماید^(۱).

۲- در حدیث دیگر فرمود: او همچون شهاب فروزانی خواهد آمد^(۲).

۳- در حدیث دیگر فرمود: مثل او (مهدی) همچون ساعت (قیامت) است که... در آسمان‌ها و زمین سنگین است. بر شما وارد نشود مگر ناگهانی^(۳).

۴- امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، خود در توقیعی می‌فرماید: به راستی، امر ما ناگهانی پیش می‌آید، هنگامی که توبه، کسی را سود نرساند^(۴).

بر این مبنا، امام صادق ع به عنوان دستوری به تمام منتظران، آماده باش همگانی در تمام لحظات را توصیه می‌کند: «شب و روز در انتظار امر مولایت باش»^(۵).

نقش مثبت و اثرسازنده این گونه احادیث در تربیت و اخلاق فردی و اجتماعی منتظران، نیازی به توضیح ندارد.

با همین مبناست که از سویی، روایات تسلیم بودن و تعجیل نکردن

۱. همان منبع / ۲ / ۲۲۶.

۲. همان منبع / ۲۲۶.

۳. همان منبع / ۲۲۷.

۴. همان منبع / ۲۲۶.

۵. همان منبع / ۲۲۳.



در انتظار معنی می‌یابد^(۱). و از سوی دیگر، روایاتی که به ما امر می‌کند پیوسته برای ظهور دعا کنیم، و حتی یک لحظه این مهم را به غفلت و فراموشی نسپاریم^(۲). چرا که دعا، همواره انسان را به فضل و لطف بیکران الهی، امیدوار می‌دارد، و مهم‌ترین سلاح شیطان (یأس از رحمت خدا) را بی‌اثر می‌سازد.

بخش دوم این دفتر، مروری بر زندگانی پربرکت و افتخار چهار نایب خاصّ امام عصر ارواحنا فداه دارد. و پس از آن به تکلیف و وظیفه منتظران در زمان غیبت کبری می‌پردازد که رجوع به فقها و راویان حدیث است. این سخن، پایان بخش کتاب **متهی الآمال** است. و مجموعه دفاتر شش‌گانه حاضر نیز با آن پایان می‌یابد.

بسیار به جاست که این گفتار کوتاه را با سخنی نوید بخش از امام حسن عسکری علیه السلام زینت بخشیم، که در طول زمان غیبت و فتنه‌ها و دشواری‌های آن، به ما امید می‌دهد.

امام عسکری علیه السلام، در ضمن حدیثی طولانی پس از بیان اصناف عالمان در میان امت یهود و امت اسلام، به گروهی از عالِم نمایان فاسق و دروغ‌گوا اشاره دارد. حضرتش می‌فرماید: این گونه افراد، کار را بر شیعیانی که ایمان ضعیف دارند، دشوار می‌سازند. و ضرر آنها بر این‌گونه شیعیان، بیش از ضرری است که سپاه یزید اموی بر امام حسین علیه السلام و اصحابش وارد آوردند، چرا که امویان، جان آن پاکان را گرفتند، اما این عالم نمایان،

۱. مکیال المکارم (ترجمه) ۲ / ۲۷۲ - ۲۸۷ باب ۸ فصل ۲۲. مؤلف مکیال، در این فصل، چهارده‌گونه شتاب و بی‌صبری نکوهیده در امر ظهور را بیان می‌دارد.
۲. مکیال المکارم (ترجمه) ۲ / ۲۵۸ - ۲۶۰، باب ۸، فصل ۱۸.



ایمان شیعیان را از آنان می‌گیرند.

پس از این مطلب، حضرتش نوید می‌دهد:

«با این همه، هریک از این عوام شیعه که خدا از درون قلبش آگاه باشد که چیزی جز حفظ دین خدا و بزرگداشت ولی خدا را نمی‌خواهد، خداوند، او را در دست این (دانشمند) نیرنگ باز کافرها نمی‌کند. بلکه فردی مؤمن را می‌گمارد که راه صحیح را به او نشان دهد، سپس به او توفیق می‌دهد که سخن آن مؤمن را بپذیرد. بدین سان، خداوند، خیر دنیا و آخرت را به آن شخص می‌دهد. و لعن دنیا و عذاب آخرت را به فردی می‌دهد که او را گمراه ساخته است.»^(۱)

اکنون، چند سطر از دعایی را که امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ تعلیم داد تا در عصر روز جمعه خوانده شود، مرور کنیم. و از خدا می‌خواهیم تا ما را به ابواب معرفت که در آن است، آگاه سازد:

«خداوندا! به دلیل طول کشیدن دوران غیبت و انقطاع خبر حضرتش از ما، یقین را از ما مگیر. یاد او، انتظار او، ایمان به او، شدت یقین به ظهور او، دعا برای او و درود فرستادن بر او را از یاد ما مبر، تا آنجا که در ازای دوره غیبتش ما را از قیامش نومید نسازد، و یقین ما به این امر، مانند همان یقینی باشد که به قیام پیامبرت عَلَيْهِ السَّلَامُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ باشد و وحی و تنزیلی که از جانب تو آورده است»^(۲).

آمین یا رب العالمین

۱. بحار الانوار / ۲ / ۸۸ - ۸۹.

۲. بحار الانوار / ۵۳ / ۱۸۷.

بخش اول

در بیان بعضی از علامات ظهور حضرت صاحب الزمان - صلوات الله علیه و علی آباءه الظاهرین - است.

در این بخش، اکتفا می‌کنیم به مختصری از آنچه سید سند فقیه، محدث جلیل القدر، مرحوم آقا سید اسماعیل عقیلی نوری نور الله مرقده، در کتاب «کفایة الموحّدين»^(۱) نگاشته است.

آن علامات بر دو قسم است: علامات حتمیه، و علامات غیر حتمیه.

علامات حتمیه

اما علامات حتمیه، به نحو اجمال، از این قرار است که به ترتیب اهمیت، یاد می‌شود:

اول - خروج دجال. آن ملعون، ادعای خدایی نماید، و به وجود نحس او، خونریزی و فتنه در عالم واقع خواهد شد.

۱. کفایة الموحّدين فی عقائد الدین، در سه جلد، از تألیفات محدث بزرگوار، مرحوم سید اسماعیل بن احمد علوی عقیلی نوری طبرسی قدوسی (متوفی ۱۳۲۱ هجری) وی، نزد فقیهانی همچون شیخ انصاری، میرزا حبیب الله رشتی و میرزا محمد حسن شیرازی تحصیل علم و کسب فضیلت کرد.

از اخبار ظاهر شود که: یک چشم او مالیده و ممسوح^(۱) است. چشم چپ او در میان پیشانی او واقع شده، و مانند ستاره می درخشد. لکه خونی در میان چشم او واقع است. بسیار بزرگ و تنومند است. شکل عجیب و هیبت غریب دارد. بسیار ماهر در سحر است. در پیش او کوه سیاهی است و به نظر مردم می آورد که کوه نان است. در پشت سر او کوه سفیدی است و از سحر به نظر مردم می آورد که آبهای صاف جاری است. فریاد می کند: «أُولِيَاءِي أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (ای دوستان من، من پروردگار برتر شما هستم) شیاطین و پیروان ایشان - از ظالمین و منافقین و ساحران و کاهنان و کافران و اولاد زنا - بر سر او اجتماع کنند. شیاطین اطراف او را بگیرند. به جمیع نغمه ها و آلات لهو و لعب و آوازه خوانی - از عود و مزمار و دف و انواع سازها و بربطها - مشغول می شوند، که قلوب تابعین او را مشغول به آن نغمه ها و آوازه ها می نمایند. در نظر زنان و مردانی که عقل ضعیف دارند، چنان به جلوه در آورند که همه ایشان را به رقص آورند. همه خلق از عقب سر او می روند، که آن نغمه ها و آلحان و صداهای دلربا را بشنوند، گویا که خلق همه در سُکر و مستی می باشند. [۱]

و در روایات ابوامامه است که رسول خدا ﷺ فرمودند:

«هر مؤمنی که دجال را ببیند باید آب دهن خود را به روی او بیندازد، و سوره مبارکه حمد را برای دفع سحر آن ملعون بخواند که در او اثر نکند. چون آن ملعون ظاهر شود، عالم را پر از فتنه و آشوب نماید. و میان او و لشکر قائم عجل الله فرجه جنگ واقع شود. بالاخره آن ملعون، به دست مبارک حضرت حجت الهی عجل الله فرجه یا



۱. مالیده و لمس شده.

به دست عیسی بن مریم علیه السلام کشته شود». [۲]

دوم - صیحه و ندای آسمانی که به دلیل اخبار بسیاری، از حتمیات است. و در حدیث مفضل بن عمر است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

حضرت قائم علیه السلام در مکه داخل شود، و در جانب خانه کعبه ظاهر گردد. چون آفتاب بلند شود، از پیش قرص آفتاب، نادای ندا کند که همه اهل زمین و آسمان بشنوند، و می گوید:

«ای گروه خلائق! آگاه باشید که این مهدی آل محمد است.»

او را به نام و کنیه جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد نماید. و نسب مبارک او را به پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب سلام الله علیهم اجمعین می رساند. و چنان نسب آن بزرگوار را به اسماء گرامی پدران پاک نهاد او بیان کند، که همه مردم، از شرق و غرب عالم بشنوند. آنگاه بگوید: «با او بیعت نمایید تا هدایت یابید. و مخالفت حکم او نکنید که گمراه خواهید شد.»

در این حال، ملائکه و بزرگان انس و سران پارسای جن گویند: «لیبک، ای خواننده به سوی خدا، شنیدیم و اطاعت کردیم.»

پس از آن، چون خلائق آن ندا را بشنوند، از شهرها و روستاها و صحراها و دریاها، از مشرق تا مغرب عالم، روی به مکه معظمه آورند، و به خدمت آن حضرت برسند.

چون نزدیک به غروب آفتاب شود، از طرف مغرب، شیطان فریاد می زند:



«ای گروه مردمان! پروردگار شما در «وادی یابس»^(۱) وارد شده است. او «عثمان بن عَنبَسَه» از نسل یزید بن معاویه بن ابی سفیان است. با او بیعت کنید، تا هدایت یابید. و با او مخالفت نکنید، که گمراه شوید.

آنگاه ملائکه و پارسایان و بزرگان جنّ و انس، او را تکذیب نمایند، و منافقان و اهل تشکیک و ضلال و گمراهان، به آن ندا گمراه خواهند شد». [۳]

همچنین ندای دیگر از آسمان ظاهر شود، که آن ندا، قبل از ظهور حجت الله ﷺ است که آن هم در شمار علائم حتمیه است، و البته باید واقع شد. آن ندا در شب بیست و سوم ماه رمضان است که همه ساکنین زمین، از شرق تا غرب عالم، آن ندا را خواهند شنید. و آن منادی، جبرئیل است که به آواز بلند، ندا کند: «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ شَيْعَتِهِ»^(۲) و شیطان نیز در وسط روز، در میان زمین و آسمان ندا کند «الْحَقُّ مَعَ عُثْمَانَ وَ شَيْعَتِهِ»^(۳) به طوری که همه مردم بشنوند. [۴]

سوم - خروج سفیانی از «وادی یابس» یعنی: بیابان بی آب و علف که در مابین مکه و شام است و او مردی است بد صورت، آبله روی، چهارشانه، چشم آبی، به نام «عثمان بن عبسه» که از اولاد یزید بن معاویه است. [۵] آن ملعون، پنج شهر بزرگ را متصرف می شود: «دمشق»، «حِمَص»^(۴)،

۱. توضیح پیرامون آن در سطور آینده خواهد آمد.

۲. حق با علی و پیروان اوست.

۳. حق با عثمان و پیروان اوست.

۴. نام شهری است در سوریه.



«فلسطین»، «اردن» و «قتسین»^(۱) است. [۶]

پس از آن، لشکر بسیار به اطراف می‌فرستد. و بسیاری از لشکر او به سمت بغداد و کوفه خواهند آمد. و قتل و غارت و بی‌حیایی بسیار در آن صفحات می‌نماید. و در کوفه و نجف اشرف مردان بسیار بکشند. بعد از آن، بخشی از لشکر خود را به جانب شام، و یک قسمت از آن را به جانب مدینه مطهره روانه کند. چون به مدینه رسند، سه روز قتل عام کنند، و خرابی بسیار وارد آورند. بعد از آن به سمت مکه روانه شوند، و لکن به مکه نرسند.

اما آن قسمت از لشکر دجال که به جانب شام روند، در بین راه، لشکر حجت الله بر آنها ظفر یابند، و تمام آنها را هلاک کنند و غنائم آنها را تماماً متصرف شوند. فتنه آن ملعون در اطراف بلاد گسترش بسیار یابد، خصوصاً نسبت به دوستان و شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام، تا آنجا که منادی او ندا کند: «هر کس سر یک نفر از دوستان علی بن ابیطالب را بیاورد، هزار درهم بگیرد».

به این جهت، مردم، برای مال دنیا، از حال یکدیگر خبر دهند و همسایه از همسایه خبر دهد که: «او از دوستان علی بن ابیطالب است».

آن قسمت از لشکر که به جانب مکه روند، چون به زمین بیداء رسند که مابین مکه و مدینه است حق تعالی ملکی را در آن زمین می‌فرستد که فریاد می‌کند: «ای زمین! این افراد ملعون و نفرین شده را به خود فرو بر».

جمیع آن لشکر - که به سیصد هزار می‌رسند - با اسبان و اسلحه به

۱. نام شهری است در نزدیکی «حلب» در سوریه.

زمین فروروند، مگر دو نفر که با همدیگر برادرند، از طایفه «جُهَنّیه»، [۷] که ملائکه صورت‌های ایشان را برمی‌گردانند^(۱).

به یکی که «بشیر» است می‌گویند برو به مگه، و حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام را به هلاکت لشکر سفیانی بشارت بده. و به دیگری که «نذیر» است، می‌گویند: به شام برو، و به سفیانی خبر بده و او را بترسان. آن دو نفر، به جانب مگه و شام روانه می‌شوند. چون سفیانی این خبر را بشنود، از شام به جانب کوفه حرکت کند، و در آنجا خرابی بسیار وارد آورد. چون حضرت قائم علیه‌السلام به کوفه رسد، آن ملعون می‌گریزد، و به شام برمی‌گردد. آن حضرت، لشکر در پی او فرستد، و او را در صخرهٔ بیت المقدس به تل آورند، و سر او را ببرند و روح پلیدش را وارد جهنم گردانند. [۹]

چهارم - فرورفتن لشکر سفیانی در «بیداء» که ذکر شد.

پنجم - قتل نفس زکیه، که پسری از آل محمد علیه‌السلام است در میان رکن و مقام. [۱۰]

ششم - خروج سید حسنی. او جوان خوش صورتی است که از طرف دیلم و قزوین خروج می‌کند. و به آواز بلند فریاد کند: «به فریاد آل محمد برسید، که از شما یاری می‌طلبند».

این سید حسنی، ظاهراً از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام است، و دعوی به باطل ننماید، و دعوت بر نفس خود نکند. بلکه از شیعیان خُلص ائمه اثنی عشری علیهم‌السلام و تابع دین حق است، و دعوی نیابت و مهدویت نخواهد کرد. بلکه سرور و بزرگ و رئیس خواهد بود، که اطاعتش



۱. صورت آنها به طرف پشت آنها، و پشت سر آنها به طور جلو آنها قرار می‌گیرد.

می‌کنند. و در گفتار و کردار با شریعت مطهره حضرت خاتم النبیین ﷺ موافق است.

در زمان خروج او، کفر و ظلم، عالم را فرو می‌گیرد. و مردم از دست ظالمان و فاسقان، آزار و اذیت می‌بینند. و جمعی از مؤمنین نیز برای دفع ظلم ظالمین آمادگی دارند.

در آن حال، سید حسنی برای نصرت دین آل محمد ﷺ کمک می‌طلبد. مردم او را یاری می‌کنند، خصوصاً گنج‌های طالقان که از طلا و نقره نیستند، بلکه مردان شجاع قوی دل و مسلح و مکمل هستند که بر اسب‌های اشهب سوار باشند و در اطراف او جمع گردند، و جمعیت او زیاد شود^(۱). و به شیوه سلطان عادل، در میان ایشان حکم و سلوک کند، کم‌کم بر اهل ظلم و طغیان غالب شود، و از مکان و جای خود تا کوفه، زمین را از لوث وجود ظالمین و کافرین پاک سازد.

چون با اصحاب خود وارد کوفه شود، به او خبر می‌دهند که حضرت حجت الله مهدی آل محمد ﷺ ظاهر شده، و از مدینه به کوفه تشریف آورده است. آنگاه سید حسنی با اصحاب خود، خدمت آن حضرت مشرف می‌شوند. و از آن حضرت، دلائل امامت و موارث انبیاء را می‌طلبند. [۱۱] حضرت صادق ﷺ می‌فرماید:

«به خدا قسم که آن جوان، آن حضرت را می‌شناسد، و می‌داند که او بر حق است. اما مقصودش این است که حقیقت او را بر مردم و اصحاب خود ظاهر نماید.»

۱. در اینجا، امام ﷺ شیعیان خالص امام زمان ﷺ در طالقان را به گنج‌های پنهان تشبیه فرموده‌اند که با ظهور امام عصر ﷺ کشف می‌گردند.

سپس آن حضرت، دلائل امامت و مواریث انبیاء را برای او ظاهر نماید. در آن وقت، سید حسنی و اصحابش با آن حضرت بیعت خواهند کرد، مگر اندکی از اصحاب او، که چهار هزار نفر از زیدیّه باشند، که مصحف‌ها و قرآن در گردن ایشان حمایل است. اینان، هرچه دلائل و معجزات بینند، حمل بر سحر می‌کنند، و می‌گویند: «این سخنان بزرگی است. اینها همه سحراست که به ما نمایانده‌اند». [۱۲]

هرچه حضرت حجت علیه السلام ایشان را نصیحت و موعظه نماید و آنچه معجزه نشان دهد، در ایشان اثر نخواهد کرد. تا سه روز ایشان را مهلت می‌دهد. و چون موعظه آن حضرت و آنچه را که حق است، قبول نکنند، امر فرماید که گردن‌های ایشان را بزنند.

و حال ایشان، بسیار شبیه است به حال خوارج نهروان که در لشکر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین بودند. [۱۳]

هفتم - ظاهر شدن کف دستی که در آسمان طلوع نماید. [۱۴] و در روایت دیگر است که:

«صورت و سینه و کف دستی در نزد چشمه خورشیده ظاهر شود». [۱۵]

هشتم - کسوف آفتاب در نیمه ماه رمضان، و خسوف قمر در آخر آن. [۱۶]
 نهم - آیات و علامات‌ی که در ماه رجب ظاهر می‌شود.

شیخ صدوق روایت کرده که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود:

«ناچار است شیعیان را از آزمونی بزرگ. و آن، وقتی است که امام ایشان غائب باشد، و اهل آسمان و زمین بر او بگریند. و چون ظهور او نزدیک شود، در ماه رجب، سه ندا از آسمان به



گوش مردم برسد که همه خلق آن را بشنوند».

ندای اول: «أَلَا لَعْنَةُ عَلِيِّ الظَّالِمِينَ»^(۱).

و آواز دوم: «أَزْفَتِ الْأَرِفَةُ»، یعنی: نزدیک شد امری که روز به روز و وقت به وقت می‌رسد.

و صدای سوم: آن که بدنی در پیش روی قرص آفتاب ظاهر گردد و ندایی رسد که: این است امیرالمؤمنین علیه السلام، که به دنیا برگشته است تا ستمکاران را هلاک کند».

در آن وقت فرج مؤمنان برسد. [۱۷]

دهم - اختلاف بنی عباس و انقراض دولت ایشان که در اخبار، به آن اعلام شده است. و خبر داده‌اند که ایشان قبل از قیام حضرت قائم علیه السلام، از سمت خراسان، منقرض خواهند شد. [۱۸]

علامات غیر حتمیه

علامات غیر حتمیه، بسیار است. بعضی از آنها ظاهر شده و بعضی هنوز واقع نشده است. و ما در اینجا به بعضی از آنها، به نحو اجمال اشاره می‌کنیم:

اول - خراب شدن دیوار مسجد کوفه. [۱۹]

دوم - جاری شدن نهری از شط فرات در کوچه‌های کوفه. [۲۰]

سوم - آباد شدن شهر کوفه بعد از خراب شدن آن.

چهارم - آب درآوردن دریای نجف.

پنجم - جاری شدن نهري از فرات به غزی، که نجف اشرف باشد. [۲۱]
 ششم - ظاهر شدن ستاره دنباله دار در نزدیکی ستاره جدی [۲۲]
 هفتم - ظاهر شدن قحطی شدید قبل از ظهور آن حضرت. [۲۳]
 هشتم - وقوع زلزله و طاعون شدید در کثیری از بلاد. [۲۴]
 نهم - قتل بیوح یعنی قتل بسیار، که آرام نمی گیرد. [۲۵]
 دهم - آراستن مصاحف، زیبا ساختن مساجد، و بلند کردن مناره ها.
 [۲۶]

یازدهم - خراب شدن مسجد براهنا^(۱).

دوازدهم - ظاهر شدن آتشی در سمت مشرق زمین، که تا سه روز یا هفت روز در میان زمین و آسمان افروخته می شود، و محلّ تعجب و خوف باشد. [۲۷]

سیزدهم - ظاهر شدن سرخی شدید که در اطراف آسمان پهن می شود، و همه آسمان را می گیرد. [۲۸]
 چهاردهم - کثرت قتل و خونریزی در کوفه، از جهت پرچم های مختلف.
 [۲۹]

پانزدهم - مسخ شدن طایفه ای به صورت بوزینه و خوک. [۳۰]
 شانزدهم - حرکت کردن بیرق های سیاه از خراسان. [۳۱]
 هفدهم - آمدن باران شدیدی در ماه جمادی الثانیه و ماه رجب، که مثل آن هرگز دیده نشده است. [۳۲]

۱. مسجد براهنا، مسجدی در بغداد است، که بعضی از پیامبران در آنجا عبادت خدا کرده اند.

هیجدهم - خودسردن عرب، که به هر جا که خواهند، بروند و هر کاری بخواهند، بکنند. [۳۳]

نوزدهم - خروج سلاطین عجم از شان و وقار.

بیستم - طلوع ستاره‌ای از مشرق، که مانند ماه، درخشنده است و روشنی دهد. و به شکل هلال شب اول ماه است، و دو طرف آن کج باشد، به نحوی که از شدت کجی نزدیک است به هم وصل شود. و چنان درخشندگی داشته باشد، که چشم‌ها را خیره سازد. [۳۴]

بیست و یکم - فراگرفتن ظلمت کفر و فسوق و معاصی در تمام عالم. [۳۷]

شاید مقصود از این علامت، غلبه کفر و فسوق و فجور و ظلم در عالم، انتشار این امور در تمام بلاد، گسترش تمایل مردم به شکل‌ها و حالات کفار و مشرکین، از گفتار و کردار و شیوه زندگی و اوضاع دنیوی، تشبیه به ایشان در حرکات و سکنات و مسکن و لباس، ضعف و سستی حال مؤمنان در امر دین و آثار شریعت، مقید نبودن ایشان به آداب شرعیه، خصوصاً در این زمان که روز به روز تشبیه به اهل کفر شدت می‌گیرد، و در تمام جهات دنیوی، بلکه در اخذ قواعد کفر و عمل نمودن به آن در امور ظاهری، خود را بیشتر به آنها شبیه می‌سازند. تا آنجا که اکنون^(۱)، مردم اعتقاد کامل به اقوال و اعمال ایشان دارند. و در تمام امور، اعتماد کامل به آنها می‌کنند. و بسا باشد که این افت در عقاید بسیاری از مردم ظاهر شود که اصل عقائد دینی اسلام را به طور کلی از دست می‌دهند، بلکه اطفال خردسال را به آداب و قواعد ایشان تعلیم می‌کنند، چنانکه فعلاً

۱. این مطالب، حدود یک قرن پیش نوشته شده است.

مرسوم است که در ابتدای امر نمی‌گذارند که آداب و قواعد دین اسلام در اذهان ایشان رسوخ کند. و حال بسیاری از ایشان بعد از بلوغ، منجر به فساد عقیده و عدم تدبیر به دین اسلام خواهد شد. و به این شیوه، زندگی خواهند کرد.

و چنین است حال کسانی که معاشرت با چنین اشخاص دارند، و خانواده ایشان که تبعه ایشانند. بلکه اگر نیکو تأمل کنی، می‌بینی که کفر بر عالم احاطه کرده است، مگر اندکی از بندگان خدا، که اکثر ایشان نیز، ایمان ضعیف و اسلام ناقص دارند. زیرا اکثر بلاد دنیا در تصرف کفار و مشرکین و منافقین است، و اکثر اهالی، از اهل کفر و شرک و نفاق‌اند، مگر اندکی از آنها.

اهل ایمان که اثنی عشریه باشند، ایشان هم به جهت اختلاف در عقائد اصولی دینی و مذهبی، چنان تفرقه و پراکندگی دارند که اهل حق در میان ایشان، کمیاب و اندک است. این گروه اندک از اهل ایمان - از عوام و خواص - نیز بسیاری از ایشان به جهت ارتکاب به اعمال ناروا و افعال زشت و حرام، از اقسام معاصی و محرمات و خوردن حرام، و ظلم و تعدی بر دیگران در امور دین و دنیا، چنان ظلم بر خود می‌کنند که چیزی از اسلام و ایمان در نزد ایشان باقی نمانده، مگر اسمی که مطابق با مستمی نیست، و رسمی که با آثار شریعت مخالفت دارد. پس در روی زمین، اثری از اسلام باقی نخواهد ماند مگر بسیار کم که آن هم مغلوب و منکوب است، و از وجود ایشان به ظاهر شرع، در ترویج دین اثری مترتب نخواهد شد. و معروف در نزد مردم به طور کلی منکر شده، و منکر، معروف شده



است^(۱). و از اسلام باقی نمانده، مگر مجرد اسم و رسم ظاهری، و گویا طریقه امیرالمؤمنین علیه السلام و اخلاق پسندیده ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین از دست رفته است، و نزدیک است - العیاذ بالله - طومار شریعت به طور کلی پیچیده شود، و همه خلق بینند و بشنوند که آنچه ذکر شد روز به روز در تضاعف و اشتداد است^(۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده بود:

اسلام در اول ظهورش غریب بود. و بعد از این هم به غربت خویش برمی‌گردد. [۳۶]

این حدیث، در این زمان ظاهر و هویدا شد.

همچنین، این مضمون که «تمام عالم پر شود از ظلم و جور، بلکه در حقیقت عین ظلم و جور است» تحقق یافته است. پس باید این بندگان اندک شمار مؤمن، پیوسته در شب و روز، از روی تصریح و ابتهال از خدا بخواهند که حق تعالی فرج آل محمد علیهم السلام را تعجیل فرماید.

از بعض خطب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«إِذَا صَاحَ النَّافُوسُ وَكَبَسَ الْكَابُوسُ وَتَكَلَّمَ الْجَامُوسُ فَعِنْدَ ذَلِكَ عَجَائِبٌ وَ أَىَّ عَجَائِبَ أَنْارَ النَّارِ بِنَصِيحِينَ وَ ظَهَرَتْ رَأْيَهُ عُثْمَانِيَّةٌ بِوَادٍ سُودٍ وَ اضْطَرَبَتِ الْبَصْرَةُ وَ غَلَبَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ صَبَا كُلُّ قَوْمٍ إِلَى قَوْمٍ إِلَى أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَادَّعَنَ هِرْقُلُ

۱. به عبارت دیگر: کار پسندیده در نزد مردم کاملاً ناپسند جلوه نموده و آنها کارهای ناپسند را پسندیده می‌شمارند.

۲. همه مردم، آنچه را که از عالمگیر شدن کفر و فساد گفتیم، می‌بینند و می‌شنوند که روز به روز، افزایش می‌یابد.

بُقُسْطَنْطِينِيَّةٍ لِبَطَارِقَةِ سُفْيَانِي فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعُوا ظُهُورَ مَتَكَلِّمِ
مُوسَى مِنَ الشَّجَرَةِ عَلَى طُورٍ.

و هم در بعضی از کلمات دُرِّبار خود در علامات ظهور حضرت
قائم علیه السلام فرموده است: [۴۰]

«إِذَا أَمَاتَ النَّاسَ الصَّلَاةَ وَ أَضَاعُوا الْأَمَانَةَ وَ اسْتَحَلُّوا الْكُذِبَ وَ
أَكَلُوا الرِّبَا وَ أَخَذُوا الرِّشَا وَ شَيَّدُوا الْبُنْيَانَ وَ بَاعُوا الدِّينَ بِالدُّنْيَا
وَ اسْتَعْمَلُوا الشَّفَهَاءَ وَ شَاوَرُوا النِّسَاءَ وَ قَطَّعُوا الْأَرْحَامَ وَ اتَّبَعُوا
الْأَهْوَاءَ وَ اسْتَحَفُّوا بِالِدِمَاءِ وَ كَانَ الْجِلْمُ ضَعْفًا وَ الظُّلْمُ فَخْرًا وَ
كَانَتِ الْأُمْرَاءُ فَجْرَةً وَ الْوُزَرَاءُ ظَلَمَةً وَ الْعُرَفَاءُ حَوْنَةً وَ الْقُرَاءُ فَسَقَةً
وَ ظَهَرَتِ شَهَادَةُ الرُّورِ وَ اسْتُعْلِنَ الْفُجُورُ وَ قَوْلُ الْمُهْتَانِ وَ الْإِنْمِ
وَ الطُّغْيَانِ وَ حُلِيَّتِ الْمَصَاحِفِ وَ زُخْرِفَتِ الْمَسَاجِدِ وَ طَوَّلَتِ
الْمَنَارَاتُ وَ أَكْرَمَتِ الْأَشْرَارُ وَ أَزْدَحَمَتِ الصُّفُوفُ وَ اخْتَلَفَتِ الْقُلُوبُ
وَ نُقِضَتِ الْعُهُودُ وَ اقْتَرَبَ الْمُتَوَعُّدُ وَ شَارَكَ النِّسَاءَ أَرْوَاجَهُنَّ فِي
التِّجَارَةِ حِرْصًا عَلَى الدُّنْيَا وَ عَلَتِ أَصْوَاتُ الْفُسَّاقِ وَ اسْتَمِعَ
مِنْهُمْ وَ كَانَ زَعِيمُ الْقَوْمِ أَزْدَلَهُمْ وَ اتَّبَعَ الْفَاجِرُ مَخَافَةَ شَرِّهِ وَ صَدَّقَ
الْكَاذِبُ وَ أَوْثَمَنَ الْحَائِنُ وَ اتَّخَذَتِ الْقِيَانُ وَ الْمَعَازِفُ وَ لَعَنَ آخِرُ
هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوْلَهَا وَ رَكِبَ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ الشُّرُوجَ وَ تَسَبَّهَ النِّسَاءَ
بِالرِّجَالِ وَ الرِّجَالُ بِالنِّسَاءِ وَ شَهِدَ الشَّاهِدُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسْتَشْهَدَ
وَ شَهِدَ الْأَخْرَقُ قِضَاءً لِدِمَامٍ بِغَيْرِ حَقِّ عَرَفِهِ وَ تُفِقِّهِ لِغَيْرِ الدِّينِ وَ
أَثَرُوا عَمَلَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ لَبَسُوا جُلُودَ الضَّانِ عَلَى قُلُوبِ
الدِّنَابِ وَ قَلُوبُهُمْ أَتَنُّ مِنَ الْجِيْفِ وَ أَمَرُ مِنَ الصَّبْرِ فَعِنْدَ ذَلِكَ

الْوَحَا الْوَحَاثُمَّ الْعَجَلَ الْعَجَلَ خَيْرِ الْمَسَاكِينِ يَوْمَئِذٍ بَيْتُ الْمُقَدَّسِ
وَلَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَسْتَمْتِي أَحَدُهُمْ أَنَّهُ مِنْ سُكَّانِهِ»^(۱).

محدث قمی گوید: شایسته دیدم، در اینجا ملخص کلام استاد خود مرحوم ثقه الاسلام نوری طاب الله ثراه را نقل کنم. ایشان در کتاب «کلمه طیبه» اثبات کرده که فرقه اثنی عشریه، در میان هفتاد و سه فرقه اهل نجاتند. بعد از آن می‌گوید:

نجات این گروه در این زمان^(۲)، در نهایت ضعف و پستی و کمبود و سستی است. به دلایل مختلف، که مهمترین آن، کثرت رفت و آمد قمار به شهرهای ایران، دوستی نزدیک مسلمانان با ایشان، و نیز رواج کالاها

۱. هنگامی که مردم نماز را بمیرانند، امانت را از بین ببرند، دروغ را حلال شمردند، ربا خورند، رشوه گیرند، بناها را محکم سازند، دین را به دنیا بفروشند، نادانان را به کار گیرند، بازن‌ها مشورت کنند، ارتباط و رسیدگی خانوادگی را قطع نمایند، هواهای نفسانی را متابعت کنند، خونی‌ریزی را سبک شمردند، بردباری را ضعف شمردند، به بیدادگری فخر بفروشند، امراء نابکار و وزیرها ظالم باشند، بزرگان در بین مردم خیانت‌گر، و قارئین قرآن، فاسق باشند، هنگامی که شهادت ناحق ظاهر شود، مناره‌ها بلند گردد، اشرار را گرامی دارند، در صف‌های جماعت ازدحام شود، و هواهای نفسانی مختلف شود، عهدها را بشکنند، زمان موعود نزدیک شود، زنها با همسران خود در تجارت برای حرص دنیا شریک نمایند، صدای فاسقین به بلندی شنیده شود، پست‌ترین افراد، بزرگ و زعیم قوم شوند، از فرد بدکار به جهت شرّ او بترسند، دروغ‌گورا تصدیق نمایند، خائن را امین شمردند، زن‌های آوازه‌خوان و آلات موسیقی به کار گرفته شود، آخرین امت اولش را لعن کند، زنها سوار مرکب شوند، زن‌ها به مردها و مردها به زن‌ها خود را شبیه سازند، شاهد بدون اینکه از او طلب شهادت نمایند، شهادت دهد، و دیگری حکم دهد، بدون اینکه حقی را بشناسد، برای غیردین علم فرا گیرند، عمل دنیا را بر عمل آخرت مقدم شمردند، بر قلب‌های گرگ صفت، لباس میش بپوشانند، قلب‌های آنها بدبوتر از مردار، و تلخ‌تر از میوه گیاه صبر شود، پس در چنین زمانی بشتابید، بشتابید که بهترین جایگاه‌ها در آن زمان «بیت المقدس» باشد. هرآینه بر مردم زمانی می‌آید که آرزو می‌کنند و می‌گویند: ای کاش بیت المقدس محل و سکنای من بود.

۲. دقت کنید که این مطالب، در حدود سال ۱۳۰۰ هجری قمری (بیش از ۱۲۰ سال پیش) نوشته شده است.

و لباس‌ها و ابزارها و وسایل اهل کفر و شرک در هر شهر و دهکده ایران است. تا آنجا که چیزی از ضروریات زندگی و اسباب آرامش بدن نمانده، مگر آنکه نشانه و اسم و یادگاری از اهل کفر در آن است. نتایج این شیوه و رفتار، مفاسد و ضررهای فراوان است که در دین پیدا شده است:

اول - آن که بُغض قلبی کافران و مُلحدان را - که از ارکان دین و اجزاء ایمان است - از دل برده است. و محبت و دوستی آنها را به ارمغان آورده، که با دوستی خداوند و اولیای او، تناقض و تضادی همچون آب و آتش دارد. کار به آنجا رسیده که معاشرت با آنها، مایه افتخار و وسیله مباهات شده، در حالی که حق تعالی می‌فرماید: «لا تجد قوماً - تا آخر آیه»^(۱) یعنی نمی‌یابی قومی را که به خدا و روز بازپسین ایمان دارند، ولی کسانی را دوست دارند که دشمنی و مخالفت با خدا و رسول او می‌کنند، هر چند پدران یا پسران یا برادران یا عشیره او باشند، [۳۸] (چه رسد به بیگانه، پس دوست ایشان را حظی از ایمان نباشد).

و نیز فرموده:^(۲)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ». [۳۹]

شیخ صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه» روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود:

«خداوند به سوی پیغمبری از پیغمبران خود وحی فرستاد که به مؤمنین بگو: لباس دشمنان مرا نبوشد و غذای دشمنان مرا

۱. لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ.

۲. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به عنوان دوست خود برنگزینید.

نخورد و به راههای دشمنان من نروید، که در این صورت، از دشمنان من می‌شوید، چنانچه ایشان دشمنان منند». [۴۰]
 و در کتاب «جعفریات»، به همین مضمون از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده، و در آخر آن فرموده:

«به شکل‌های دشمنان من درنیایید». [۴۱]

صدوق در «امالی» روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که کافری را دوست دارد، خداوند را دشمن داشته و

کسی که دشمن کافری شود، خدا را دوست داشته». [۴۲]

آنگاه فرمود:

«دوست دشمن خدا، دشمن خدا است».

صدوق، در «صفات الشیعه» روایت کرده که حضرت امام رضا علیه السلام

فرمود:

«به راستی، بعضی از کسانی که محبت ما اهل بیت را به

خود بستند، کسانی‌اند که فتنه ایشان بر شیعیان ما از دجال

سخت‌تر است».

راوی گفت: «به چه سبب؟»

فرمود:

«به دوست داشتن دشمنان ما و دشمن داشتن دوستان

ما، زیرا که چون چنین شود، حق به باطل مختلط و مشتبه

می‌شود، آنگاه مؤمن از منافق شناخته نمی‌شود». [۴۳]

همچنین آن جناب درباره «اهل جبر و تشبیه و غلو» فرمود، چنانچه



شیخ صدوق در «خصال» روایت کرده است:

«هر کس ایشان را دوست دارد ما را دشمن داشته و کسی که ایشان را دشمن دارد ما را دوست داشته. کسی که پیوند با ایشان ببندد، از ما بُریده است و کسی که از ایشان بریده با ما پیوند بسته است. و کسی که ایشان را آزار دهد، با ما نیکی کرده است و کسی که به ایشان نیکی کند، ما را آزرده است. کسی که ایشان را اکرام کند به ما اهانت کرده. و کسی که به ایشان اهانت کند، ما را اکرام نموده و کسی که ایشان را رد کند ما را پذیرفته و کسی که از ایشان بپذیرد ما را ردّ نموده و کسی که به ایشان احسان کند با ما بدی نموده و کسی که با ایشان بدی کند با ما احسان نموده و کسی که تصدیق ایشان کند ما را تکذیب نموده. و کسی که تکذیب ایشان کند تصدیق ما نموده و کسی که عطیّه به ایشان دهد ما را محروم کرده و کسی که ایشان را محروم کند، به ما عطیّه داده است. ای پسر خالد! هر کس از شیعیان ما است، نباید از ایشان، دوستی و یآوری بگیرد.» [۴۴]

چون حال این قسم کافران چنین باشد، حال سایر کفّار، اگر بدتر نباشد، کمتر نخواهد بود.

دوم - آن که در دل، کینه با دین و شیوه مسلمانان، و دشمنی با پیروان دین و دانشمندان و نیکان، به تدریج ثابت و برقرار شود. و قلب آنان، کینه‌توزی با کسانی کند که آداب شریعت نگاه می‌دارند، و با قلب و زبان، هم‌رنگی و معاشرت با جماعت کافر دارند.

انسان، بر حسب عادت، شیوه و روش خود را دوست دارد. و از کسانی

که با شیوه او مخالفت کنند، متنفر و بیزار است، به ویژه اگر آن شخص مخالف، مخالفت خود را ابراز و اظهار کند، و او را از پیروی روش زشت او باز دارد.

رواج این مفسده و برخورد ناروا با اهل دین، به آنجا رسیده که نزدیک است با اهل علم و دین، مانند افراد پست رفتار شود. و هر کس می‌تواند به آنها آزاری برساند، درصدد آن برآید، چرا که تذکرات و هشدارهای آنها، مانع سرگرمی‌های آزادانه و بی حساب است. از این رو، با دیدن آنها، استهزا و مسخره را در پیش گیرند، حتی با اشاره به چشم و دست، که او را سبک شمارند.

بلکه نقل گزارش حرکات و سکنات اهل علم را در اوقات تحصیل و عبادت، از اسباب مضحکه مجالس لهو، و زینت محافل طرب خود کرده‌اند، و گاهی در لباس شعر و مضامین نظم درآورند. کفار هنگام دیدن مؤمنین کارهایی می‌کردند، از قبیل استهزاء به زبان، اشاره به ابرو و چشم، و توهین و تحقیر به مقدار ممکن. خداوند در مواضع متعدّد، از این کارها خبر داده، و وعده عذاب دنیا و آخرت به آن داده است. اکنون مردم، به همان روش اهل فسق و فجور با جماعت اهل شرع در این اعصار چنین کنند. و این بغض و نفرت، با ضرورت تعظیم و احترام ایشان، بیشترین تناقض و اختلاف را دارد، و هرگز با یکدیگر جمع نشوند.

در اخبار بسیار، دایره ایمان را منحصر به «حبّ فی الله» و «بغض فی الله» دانسته‌اند، و فرموده‌اند:

«ایمان نیست، مگر حبّ و بغض. خداوند را و آنچه را
پسندیده، دوست بدارد. دشمنان خداوند را و آنچه را دوست

دارند، دشمن بدارد». [۴۵]

و در نهج البلاغه آمده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «اگر در ماهیچ نبود، مگر اینکه آنچه را که خداوند دشمن دارد، دوست می‌داریم، و آنچه را که خداوند حقیر کرده، بزرگ می‌شماریم، ما را کفایت می‌کرد در مخالفت با خدا و روگرداندن از امر او». [۴۶]

خلاصه، رشته کار امت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله، به جایی رسیده که غالب مردم از ضروریات مسائل دین بی‌خبرند. بلکه در نتیجه تردّد و مجالست و انس با مسیحیان و کافران و منکران توحید، چندان کلمات کفر و سخنان منکرانه، که ارتداد می‌آورد - در میان مردم شایع شده، که فوج فوج از دین بیرون روند، بدون اینکه بدانند. و اگر بدانند، نسبت به آن ناراحت نمی‌شوند.

اشراف و اعیان، به معاصی بزرگ، مانند خوردن روزه ماه رمضان در حضور مردمان افتخار می‌کنند، و بر پیروان دین خنده زنند، و سخریه و استهزا کنند، و ایشان را بی‌شعور و بی‌ادراک دانند، و در سلک بی‌خبران و بی‌ذوقان شمارند، و گاهی ایشان را «خشک مقدّس» نامند.

بر کارهای خداوند عزّوجلّ، پیوسته اعتراض کنند و ایراد گیرند. مدایح و توصیف دانشمندان اصل صنایع فرنگ و کثرت عقل و هوش ایشان را، ورد زبان و زینت مجالس کنند. صنایع و اعمالشان را - که نتیجه توسعه مختصری در علم طبیعی و ریاضی است - از قوت بشر بیرون دانند. و با معجز و خوارق عادات انبیاء و اوصیاء علیهم السلام برابر سازند.

جماعتی که از مجالس علماء می‌گریزند و از صحبت علم دین و ذکر معاد، ملول و منزجر می‌شوند، اگر در مجلس اهل دین گرفتار شوند، به

خواب روند یا دل را به جای دیگر فرستند، و رعایت فقراء و اهل دین را لغو و بی فایده انگارند. و اموال ناپاک را - که از چندین راه حرام و از خون بیوه‌ها و یتیمان به دست آورده‌اند - در مصارف حرام و معاصی بزرگ خرج می‌کنند. خود را غنی و بزرگ و لازم الاحترام شمرند، اما علماء و نیکان را خورنده مال مردم و گدا و ذلیل پندارند.

استعمال ظروف نقره و طلا، و لباس مردان زری و دیبا، و ریش‌های تراشیده به شکل بنی مروان و بنی امیه، شیفتگی و خودباختگی نسبت به زبان فرانسوی و انگلیسی، و انس و علاقه به کتاب‌های ضلال دشمنان دین به جای کتاب خداوند و آثار ائمه اطهار علیهم‌السلام، وضع زمان ما است. یهودیان که سال‌ها در بلاد فرنگ با مسیحیان محشورند، رسوم مذهب و کیش خود را از دست ندادند، اما مسلمانان با سفری چند ماهه به آن منطقه، دل از مسلمانی کشیدند.

کمترمعصیتی مانده که شایع نشده، زشتی آن از انظار برداشته نیست. و کمتراطاعت و عبادتی باقی است که از آن، جز صورت و اسمی نمانده، و در آن از چندین راه، خلل و فساد راه نیافته است.

اهل ایمان و دوستداران امامان، از اقامه معروف و نهی منکر، عاجزند. و با قدرت، از تأثیر آن نومیدند. و در خلوت خود، بر ضعف ایمان و غربت اسلام و شیوع منکر، گریان و ناراحتند.

صدق اخبار حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که از وقوع این مفاسد و غیر آن در ائمت خود خبر داده بود، اکنون ظاهر شده است. چنانکه شیخ جلیل، علی بن ابراهیم قمی، در تفسیر خود، از ابن عباس روایت کرده که گفت:



«با رسول خدا ﷺ حجّ کردیم. حلقه در کعبه را گرفت. روی مبارک به سوی ما گردانید، و فرمود: «آیا شما را به علامات قیامت خبر دهم؟» نزدیک‌ترین مردم در آن روز به آن جناب، سلمان رضی الله عنه بود. گفت: بلی یا رسول الله.

پیامبر فرمود: از علامات قیامت، ضایع کردن نماز است و پیروی از شهوات و میل به آراء باطله و تعظیم صاحبان مال و فروختن دین به دنیا. در آن وقت، قلب مؤمن در درونش آب می‌شود، چنانچه نمک در آب حل می‌شود. به دلیل کارهای زشتی که می‌بیند، ولی قدرت بر تغییر آن ندارد.

سلمان گفت: آیا اینها حتماً واقع می‌شود یا رسول الله؟

فرمود: «آری، قسم به آنکه جانم در دست اوست، ای سلمان! در آنگاه منکر، معروف می‌شود و معروف، منکر. و خائن امین می‌شود و امین خیانت می‌کند و دروغگو را تصدیق می‌کنند، و صادق را تکذیب می‌کنند.

سلمان گفت: اینها خواهد شد، یا رسول الله؟

فرمود: آری، قسم به آنکه جانم در دست اوست، ای سلمان، در آن زمان، ریاست زنان و مشارکت کنیزان و نشستن اطفال بر منبرها پیش می‌آید. دروغ را ظرافت و زکات را غرامت دانند. (یعنی، دادن آن را ضرر در مال خود دانند). و مال کفار را که به غلبه گیرند، غنیمت خود کنند (یعنی در مصارف مسلمین صرف نکنند) و مرد به پدر و مادر خود جفا می‌کند، و از دوست خود بی‌زاری می‌جوید^(۱) و ستاره دنباله‌دار طلوع می‌کند.



۱. براساس نوشته محدث قمی و بعضی از بزرگان در حاشیه چاپ قدیم منتهی الآمال، عبارت

سلمان گفت: اینها خواهد شد، یا رسول الله؟

فرمود: آری، قسم به آنکه جانم در دست اوست، به درستی که در آن وقت زن با شوهرش در تجارت شریک می شود و باران در تابستان می آید^(۱)، و جوانمردان تمام شوند، و فقیر حقیر می شود. در آن وقت، بازارها نزدیک یکدیگر شود، که ناگاه این گوید: «چیزی نفروختم»، و آن گوید: «به چیزی نفعی نکردم». در نتیجه کسی نمی بینی، مگر مذمت کننده برای خدا باشد.

سلمان گفت: اینها خواهد شد، یا رسول الله؟

فرمود: آری، قسم به آنکه جانم در دست اوست، ای سلمان، در آن زمان کسانی بر آنها والی شوند که اگر سخنی بگویند، ایشان را بکشند و اگر سکوت کنند، ایشان را مستأصل کنند. هر آینه غنیمت ایشان را برگزینند، و حرمت ایشان را پایمال کنند، و خون های ایشان را بریزند و هر آینه دل های ایشان، از فساد و ترس پر شود. پس ایشان را نمی بینی مگر ترسان و هراسان.

سلمان گفت: اینها خواهد شد، یا رسول الله؟

فرمود: آری، قسم به آنکه جانم در دست اوست. به درستی که در آن زمان چیزی از مشرق و چیزی از مغرب، آورده شود و به رنگ ها و زینت های مختلف درآیند. پس وای برضعفای امت

حدیث در اینجا چنین است: «ویبّر صدیقه» است. بر این اساس، ترجمه این جمله چنین می شود: «شخص به والدین خود جفا می کند، در حالی که به دوست خود نیکی می کند». مرحوم محدّث نوری، این جمله را بر اساس نسخه ای ترجمه کرده که در آن بوده است: «یتبرأ عن صدیقه».

۱. کنایه از بی نفعی باران، زیرا نفع اصلی باران برای گیاهان است، که باران تابستان نفعی به آن نمی رساند.

من از آنها. و وای بر آنها، از خداوند. نه به صغیر رحم می‌کنند، و نه کبیر را بزرگ می‌دارند، و نه از بدکاران می‌گذرند. جثه ایشان، جثه آدمیان است، و دل ایشان دل شیاطین.

سلمان گفت: اینها خواهد شد، یا رسول الله؟

فرمود: آری، قسم به آنکه جانم در دست اوست. ای سلمان! در آن وقت، مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کنند و بر مردان رشک برند، چنانچه بر دختران رشک برده می‌شود. مردان شبیه به زنان و زنان شبیه به مردان شوند، و زنان برزین سوار شوند. پس لعنت خداوند بر این زنان از امت من باد!

سلمان گفت: اینها خواهد شد، یا رسول الله؟

فرمود: آری، قسم به آنکه جانم در دست اوست. به درستی که آن وقت مسجدها را نقش و طلاکاری کنند، چنانچه معابد یهود و نصاری را نقش و تذهیب کنند. و قرآن‌ها را زینت دهند، و مناره‌ها را بالا برند. و صف‌های بسیار می‌شود که دلشان با یکدیگر کینه و عداوت دارد، و زبان‌هایشان مختلف است.

سلمان گفت: یا رسول الله، اینها خواهد شد؟

فرمود: آری، قسم به آنکه جانم در دست اوست. در آن وقت مردهای امت من به طلا آرایش کنند. و حریر و دیباچ بپوشند، و به عنوان جامه زیر درع، پوست پلنگ بگریزند.

سلمان گفت: یا رسول الله، اینها خواهد شد؟

فرمود: آری، قسم به آنکه جانم در دست اوست. در آن وقت ربا ظاهر می‌شود و معامله عینّه کنند (یعنی، متاعی را به وعده



به قیمت معین بفروشند. و بعد، آن متاع را بایع از مشتری به کمتر از آن قیمت بخرد، و این نوعی است از حیلۀ تحلیل (ربا) ^(۱) و داد و ستد، رشوه شود. دین پست، و دنیا بلند شود.

سلمان گفت: اینها خواهد شد، یا رسول الله؟

فرمود: آری، قسم به آنکه جانم در دست اوست. ای سلمان، در آن وقت، طلاق زیاد شود، حدی برای خداوند جاری نگردد، گرچه هرگز ضرری به خداوند تعالی نرسانند.

سلمان گفت: اینها خواهد شد، یا رسول الله؟

فرمود: آری قسم به آنکه جانم در دست اوست. در آن وقت کینزان خواننده و آلات لهو ظاهر شود، که حکایت مقامات آواز را کند. چون عود و طنبور. و اشار امت بر ایشان والی شود.

سلمان گفت: اینها خواهد شد یا رسول الله؟

فرمود: آری، قسم به آنکه جانم در دست اوست، ای سلمان. در آن وقت، اغنیاء امت برای گردش، متوسطین ایشان برای تجارت، و فقرای ایشان برای ریا و سمعه حج می‌گزارند. در آن وقت قومی پیدا می‌شوند که قرآن را برای غیر خداوند فراگیرند، و آن را برای خود وسیله خوانندگی پندارند. قومی پدید آید که علم دین برای غیر خدا آموزند. و اولاد زنا بسیار شود. به قرآن خوانندگی کنند و برای دنیا به روی یکدیگر بریزند.

سلمان گفت: اینها واقع خواهد شد یا رسول الله؟

فرمود: آری، قسم به آنکه جانم در دست اوست. ای سلمان.

۱. این توضیح، افزوده محدث نوری به متن حدیث است.

این در وقتی است که حرمت‌ها دریده می‌شود و مرتکب معاصی شوند. بدان بر خوبان مسلط می‌شوند. دروغ منتشر شود. و لجاجت ظاهر شود و فقر و احتیاج شایع شود. به لباس افتخار کنند. باران بر ایشان در غیر وقت باران بیارد. نزد و شطرنج و طبل و آلات ساز را نیکو دانند و بگیرند. و امر به معروف و نهی از منکر را قبیح دانند تا آنکه مؤمن در آن وقت، خوارتر از کنیز می‌گردد. و ملامت میان قُرّاء و عبّاد فاش می‌شود. آنها را در ملکوت آسمان‌ها، پلید و ناپاک می‌خوانند.

سلمان گفت: اینها خواهد شد یا رسول الله؟

فرمود: آری، قسم به آنکه جانم در دست اوست. ای سلمان! پس در آن وقت غنی بر فقیر نترسد. تا آنجا که سائل سؤال کند، از جمعه تا جمعه، اما احدی نمی‌یابد که در کف او چیزی بگذارد.

سلمان گفت: اینها خواهد شد یا رسول الله؟

فرمود: آری، قسم به آنکه جانم در دست اوست. [۴۷]

محدّث نوری گوید: به هر حال، غیرت در دین و عصبیّت در مذهب، چنان از مردم برداشته شده، که اگر از فردی کافریا مخالف ضررهای کلی به دین کسی برسد، به اندازه ضرر مالی که از برادر مسلمان به او رسیده، اندوهگین نشود. و اگر دسته دسته مردم از دین برگردند، هرگز غمگین نشوند. [۴۸]

بخش دوم

در باره نواب اربعه امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام وَجْهَ الشَّرِيف

در ذکر نواب اربعه حضرت صاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَام، اکتفا می‌کنیم به آنچه که دانشمند بزرگوار، مرحوم سید اسماعیل عقیلی نوری، در کتاب «کفایة الموحّدين» نگاشته است:

اول - جناب عثمان بن سعید عمروی (ابو عمرو)

اوّل ایشان، «عثمان بن سعید عمروی» است که امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام، کمال وثوق و امانت به او داشت. و پیش از آن معتمد در نزد امام علی عَلَيْهِ السَّلَام و امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام، و وکیل امور ایشان در زمان حیاتشان بود.

وی از طایفه «اسدی» و منسوب به جدّش «جعفر عمروی» بود. او را «سمّان» (یعنی روغن فروش) هم می‌گفتند. این شغل، برای بعضی از مصالح بود، که به جهت تقیّه و اخفاء امر سفارت از دشمنان دین، روغن فروشی می‌کرد. شیعیان، اموالی را که برای حضرت امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام می‌آوردند، به او تسلیم می‌کردند. و او آنها را در مال التجاره خود می‌گذاشت، و به خدمت آن بزرگوار می‌فرستاد. [۱]

در روایت احمد بن اسحاق قمی - که از بزرگان علماء شیعه است - چنین آمده است:

روزی به خدمت حضرت امام علیّ نقیّ علیه السلام مشرف شدم. عرض کردم: «ای سید و مولای من! همیشه برای من میسر نمی‌شود که خدمت شما مشرف شوم. سخن چه کسی را قبول کنم؟ و امر چه کسی را اطاعت نمایم؟»

فرمود:

«این ابو عمرو، مردی است ثقه و امین من. هرچه به شما بگوید، از جانب من می‌گوید. و آنچه به شما می‌رساند، از جانب من می‌رساند.»

و چون حضرت امام علیّ نقیّ علیه السلام به دار بقا رحلت نمود، روزی به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم، و همان سخن را به آن حضرت نیز عرض کردم، فرمود:

«این ابو عمرو، مرد ثقه و امین است، هم مورد اعتماد امام گذشته بود و هم مورد وثوق من است، هم در حال حیات و هم بعد از وفات من. هرچه به شما می‌گوید، از جانب من می‌گوید. و آنچه به شما می‌رساند، از جانب من می‌رساند.» [۲]

علامه مجلسی رحمته الله، در بحار الانوار از جمعی از ثقات اهل حدیث، روایت کرده‌اند که گفته‌اند:

«جمعی از اهل یمن، به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مشرف شدند. و اموالی به خدمت آن امام عالمیان آورده بودند. آن بزرگوار فرمود:



«ای عثمان! به درستی که تو وکیل و امین مال خدایی. برو اموالی را که از اهل یمن آورده‌اند، بگیر».

اهل یمن عرض کردند: ای مولای ما! به خدا سوگند که عثمان، از برگزیدگان شیعه شماسست. آنچه از منزلت و مرتبت که نزد شما داشت، امروز زیاد نمودی. او معتمد در نزد شما در خصوص ما خدا است.

فرمود: «بلی، شاهد باشید که عثمان بن سعید عمروی وکیل من است. و پسرش، محمد بن عثمان، وکیل پسر مهدی است».[۳]

همچنین در بحار الانوار، به سند خود روایت کرده است:

بعد از وفات امام حسن عسگری علیه السلام، به حسب ظاهر، «عثمان بن سعید» مشغول به تجهیز آن بزرگوار بود^(۱). و حضرت صاحب علیه السلام، بعد از وفات پدر بزرگوارش، او را به منصب جلالت و وکالت و نیابت برقرار فرمود. و جواب مسائل شیعیان، توسط او به ایشان می‌رسید. آنچه اموال از سهم امام علیه السلام بود، به او تسلیم می‌نمودند. و به برکت وجود مقدس صاحب الامر علیه السلام امور شگفت از او می‌دیدند، اخبار غیبی از او می‌شنیدند. و اموالی را که می‌خواستند به او تسلیم نمایند، وصف آن اموال را - از حلال و حرام، و مقدار آن را - قبل از تسلیم آنها خبر می‌داد. و می‌گفت که صاحبان اموال کیانند. همه این مطالب، از جانب حجت الله به او اعلام می‌شد، و او

۱. امور مربوط به کفن و حنوط و دفن امام معصوم علیه السلام را، هیچ کس جز امام معصوم دیگر به عهده نمی‌گیرد. گاهی برای تقیه، در ظاهر، کسی دیگر متولی این امر می‌شود. به جهت شدت تقیه در مورد امام عصر علیه السلام، این امر در آن زمان - به صورت ظاهر - بر عهده جناب عثمان بن سعید بود.

خبر می داد. دیگر وکلاء و سفرای آن حضرت نیز چنین بودند، که به دلائل و کرامات، از جانب آن حضرت، سفارت و نیابت داشتند». [۴]

دوم - محمد بن عثمان بن سعید عمروی (ابوجعفر)

دوم از وکلا و سفرای آن حضرت، پسر او، محمد بن عثمان بن سعید عمروی بود، که حضرت امام حسن عسگری علیه السلام او و پدرش را موثق دانسته بود، و به شیعیان خود خبر داده بود که او، «او از وکلای فرزندانم، مهدی» است. [۵] چون هنگام وفات پدرش، عثمان بن سعید عمروی رسید، توقیعی از جانب حضرت حجت علیه السلام بیرون آمد که مشتمل به تعزیت و تسلیت، در خصوص وفات پدرش، نصب او به وکالت از جانب ولی خدا و جانشینی پدرش در این مورد بود. عبارت توقیع - بنا به روایت صدوق و غیر او که نقل نموده اند - این است:

« إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِهِ وَرِضَاءً بِقَضَائِهِ عَاشَ أَبُوكَ سَعِيدًا وَوَمَاتَ حَمِيدًا فَرَحِمَهُ اللَّهُ وَالْحَقُّهٗ بِأَوْلِيَائِهِ وَمَوَالِيهِ علیه السلام فَلَمْ يَزَلْ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِهِمْ سَاعِيًا فِيمَا يُقْرَبُهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِلَيْهِمْ نَصَرَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَأَقَالَهُ عَشْرَتُهُ - وَفِي فَضْلِ آخِرٍ - أَجَزَلَ اللَّهُ لَكَ النَّوَابَ وَ أَحْسَنَ لَكَ الْعَزَاءَ رُزِيتَ وَ رُزِيتَا وَ أَوْحَشَكَ فِرَاقَهُ وَ أَوْحَشَنَا فَسَرَّهُ اللَّهُ فِي مُنْقَلَبِهِ وَكَانَ مِنْ كَمَالِ سَعَادَتِهِ أَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَوَلَدًا مِثْلَكَ يَخْلُفُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَيَقُومُ مَقَامَهُ بِأَمْرِهِ وَيَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ وَ أَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَإِنَّ الْأَنْفُسَ طَيِّبَةً بِمَكَانِكَ وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيكَ وَعِنْدَكَ أَعَانَكَ اللَّهُ وَ قَوَّكَ وَ عَضَّدَكَ وَ وَفَّقَكَ وَ كَانَ



اللَّهُ لَكَ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَرَاعِيًا». [۶]

دلالت این توفیق شریف، بر جلالت قدر و بزرگی مرتبه این دو بزرگوار، بسیار محکم و استوار است. و شرح آن به فارسی، این است که فرمود:

«به درستی که ما برای خداییم و بازگشت ما به سوی او است که تسلیم امر او و راضی به قضاء او هستیم. پدر تو، به سعادت و نیک بختی زیست. و در حالتی که پسندیده بود، درگذشت. خدا او را رحمت کند، و به اولیاء و سادات و موالیان او علیهم السلام ملحق دارد، که همیشه دربارهٔ ائمه دین، تلاشگر بود، در آن چیزهایی که موجب تقرب او به سوی خدا و ائمه دین او بود. خداوند، روی او را تر و تازه بدارد، و لغزش‌های او را ببخشد، و جزا و اجر تو را زیاد کند. و صبر نیکو در مصیبت او به تو ببخشد. تو مصیبت زده شدی، و ما نیز مصیبت زده شدیم. و مفارقت پدرت، تو را و ما را به وحشت انداخت. پس خداوند، او را به رحمت خود مسرور فرماید، در جایگاه و منزل او، که آرامگاه اوست.

و از کمال سعادت پدرت، آنکه مثل تو فرزندی را به او روزی فرموده که جانشین و قائم مقام او در کارهایش باشی. و برای او، رحمت بخواهی و طلب آمرزش کنی.

و من می‌گویم: حمد می‌کنم خدا را، که قلوب شیعیان، به مکان و منزلت تو، و به آنچه خداوند در تو و در نزد تو قرار داده، شادمان شده است. حق تعالی تو را یاری فرماید، و قوت به تو دهد، تو را محکم فرماید، توفیق به تو عطا کند، و تو را حافظ و نگهبان باشد».

علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار، از کتاب غیبت شیخ طوسی رحمته الله، از

جمعی اصحاب روایت کرده که: چون عثمان بن سعید وفات کرد، توقیعی از جانب حضرت حجت عجل الله فرجه به سوی فرزند او، محمد بن عثمان بن سعید عمروی بیرون آمد، بدین لفظ:

«وَالِإِبْنِ وَقَاهُ اللَّهُ لَمْ يَزَلْ ثِقَّتَنَا فِي حَيَاةِ الْأَبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ وَنَصَّرَ وَجْهَهُ يَجْرِي عِنْدَنَا حَبْرًا وَيَسُدُّ مَسَدَهُ وَعَنْ أَمْرِنَا يَا مُرَّ الْإِبْنِ وَبِهِ يَعْمَلُ تَوَلَّاهُ اللَّهُ». [۷]

یعنی: بعد از وفات عثمان بن سعید، خداوند، فرزند او را نگاه دارد، که همیشه ثقه و معتمد ما بود، در حیات پدرش که خدا از او راضی باشد، و خشنودش گرداند، و چهره اش را زیبا و خرم سازد. در نزد ما، پسر مثل پدر، و قائم مقام او است. هر چه بگوید، از امر ما می گوید و به امر ما عمل می کند، خداوند یاور و صاحب او باشد.

در روایت دیگر، از کلینی نقل کرده اند که توقیعی به خط شریف حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه بیرون آمد که نوشته بود:

«محمد بن عثمان - خدا از او و پدرش خشنود گردد - معتمد من است. و مکتوب او، مکتوب من است». [۸]

دلایل بسیار و معجزات امام عجل الله فرجه برای شیعیان، به دست او جاری شده بود، که در زمان نیابت و سفارت، مرجع همه شیعیان از جانب حضرت حجت عجل الله فرجه بود.

از ام کلثوم - دخترا - روایت کرده اند که: محمد بن سعید، چند مجلد کتاب در فقه تصنیف کرده بود، که تمام آنها را از امام حسن عسگری و صاحب الامر عجل الله فرجه، و از پدر خود اخذ نموده بود. و آن کتب را هنگام وفات



خود به حسین بن روح تسلیم نمود. [۹]

شیخ صدوق رحمته الله، به سند خود، این حدیث معروف را، از محمد بن عثمان بن سعید روایت کرده است:

«قسم به خدا، به یقین، حضرت حجّت علیه السلام در هر سال، موسم حجّ حاضر می شود، و خلایق را می بیند و می شناسد، و ایشان نیز او را می بینند. ولی نمی شناسد». [۱۰]

در روایت دیگر، آمده است که از او پرسیدند: تو حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیده ای؟
گفت:

«بلی، و دیدن آخر من، در بیت الله بود، در حالتی که می گفت:
«اللَّهُمَّ أَحْزِلِي مَا وَعَدْتَنِي»، [۱۱] و آن حضرت را در مُستجار دیدم، که می گفت: «اللَّهُمَّ أَنْتَقِمِ بِي مِنْ أَعْدَائِي». [۱۲]

سوم - حسین بن روح نوبختی (ابوالقاسم)

سوم از وکلاء و سفراء آن حضرت، جناب حسین بن روح بود، که در زمان سفارت محمد بن عثمان، از جانب او و به امر او، متصدی بعضی از کارهایش بود. چند نفر از ثقات و مؤمنین، مورد اعتماد محمد بن عثمان بودند که حسین بن روح یکی از آنها بود. بلکه در انظار مردم، دیگران، بیش از حسین بن روح، به محمد بن عثمان نزدیک بودند. لذا جماعتی گمان داشتند که امر وکالت و سفارت بعد از محمد بن عثمان، به جعفر بن احمد^(۱) می رسد، به جهت اینکه به محمد بن عثمان بسیار نزدیک بود. بلکه در

۱. «جعفر بن احمد بن متیل قتی»، از رجال مورد اعتماد در نقل احادیث ائمه اطهار علیهم السلام بود. صدوق در کتب خویش، از وی روایت نقل می کند.

اواخر عمر محمد بن عثمان، جمیع طعام او، از خانه جعفر بن احمد بود. [۱۳]
 علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار، از کتاب غیبت شیخ طوسی روایت کرده است:

در هنگام احتضار محمد بن عثمان بن سعید، جعفر بن احمد در بالای سر او نشسته بود، و حسین بن روح در پایین پای او. در آن حال به جعفر بن احمد رو کرد و گفت: من مأمور شده‌ام که ابوالقاسم بن روح را وصی خود معرفی کنم، و امور را به او واگذارم. چون جعفر بن احمد شنید که امر وصیت، باید به حسین بن روح منتقل شود، از جای خود برخاست، دست حسین بن روح را گرفت و در جانب سر محمد بن عثمان نشانید، و خود در جانب پایین پای او نشست. [۱۴]

در روایت معتبر چنین ذکر شده که محمد بن عثمان بن سعید، بزرگان شیعه و مشایخ را جمع کرد، و گفت:

«هرگاه حادثه مرگ به من روی آورد، امر وکالت با ابی القاسم بن روح خواهد بود. به راستی من مأمور شده‌ام که او را بعد از وفات، به جای خود بگذارم. پس به او رجوع نمائید، و در کارهای خود، اعتماد به او کنید.» [۱۵]

روایت معتبر در بحار الانوار نقل شده، که جماعتی از شیعه، نزد محمد بن عثمان جمع شدند، و به او گفتند: اگر حادثه مرگ برای تو روی نماید، در جای تو کیست؟ گفت:

«ابوالقاسم، حسین بن روح، قائم مقام من است. او، میان شما و حضرت صاحب الامر علیه السلام واسطه است. و وکیل و امین و مورد وثوق آن سرور است. پس در کارهای خود به او رجوع

نمائید و در مهمات خود به او اعتماد کنید. من مأمور شده بودم که این مطلب را به شما برسانم.» [۱۶]

در بعضی از منابع، توقیع حضرت حجت علیه السلام که برای شیخ «ابوالقاسم بن روح» بیرون آمده، یاد شده است، چنانچه در بحارالانوار، از جماعتی از حاملان اخبار و افراد موثق نقل شده، بدین لفظ که فرمود:

«نَعْرِفُهُ عَرَفَهُ اللَّهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَرِضْوَانَهُ وَ أَسْعَدَهُ بِالتَّوْفِيقِ وَفَقْنَا عَلَى كِتَابِهِ وَ ثَقَّتْنَا بِمَا هُوَ عَلَيْهِ وَأَنَّهُ عِنْدَنَا بِالْمَنْزِلَةِ وَالْمَحَلِّ الَّذِينَ يَسْرَانِيهِ زَادَ اللَّهُ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْهِ إِنَّهُ وَبِيُّ قَدِيرٌ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا.» [۱۷]

حاصل مضمون فقرات این حدیث شریف، آن است که:

«ما او را (یعنی «حسین بن روح» را) می شناسیم. خداوند او را به طریقه همه خیر و رضای خود، بشناساند و عالم گرداند. و او را به توفیق خود یاری فرماید. ما بر امانت او مطلع گردیدیم و به دین داری او، وثوق و اعتماد داریم. به درستی که او نزد ما، به مکان و منزلت بلندی است، آن چنان که آن منزلت و مکان او را مسرور می سازد. خدای تعالی، احسان خود را درباره او افزون گرداند، که او صاحب همه نعمت ها و بر همه چیز توانا است، و حمد، خداوند را سزا است که شریک ندارد. و صلوات خداوند و سلام او، بر رسول او، محمد و بر آل او باد.»

در شرح حال این بزرگوار نوشته اند که چنان در بغداد تقیه می نمود و چنان با مخالفین، حسن سلوک داشت که هر یک از مذاهب اربعه،

مدّعی بودند که او از ماست، و هر طایفه‌ای از ایشان افتخار می‌کرد که او را به خود نسبت دهد. [۱۸]

چهارم - جناب علی بن محمد سَمَری (ابوالحسن)

چهارم از وکلاء و سفرای حضرت حجّت عجل الله فرجه شیخ ابی الحسن علی بن محمد سمری بود. چون وفات شیخ ابوالقاسم حسین بن روح علیه السلام فرا رسید، به امر حضرت حجّت، امام عصر علیه السلام، قائم مقام خود را شیخ ابی الحسن، علی بن محمد سَمَری قرار داد. آن حضرت، معجزات و کرامات و جواب مسائل شیعیان را، به دست او جاری می‌فرمود. و شیعیان، به امر آن حضرت، اموال را به او تسلیم می‌داشتند. و او به خدمت آن بزرگوار می‌فرستاد.

چون زمان وفات او در رسید، شیعیان نزد او حاضر شدند. و از او خواهش کردند که کسی را به جای خود بنشانند، و امر نیابت را به او واگذارد. او در جواب گفت: «خدا را امری هست، که باید آن را به اتمام رساند». [۱۹] یعنی، باید غیبت کبری واقع شود.

در روایت دیگر، از شیخ صدوق علیه السلام آمده است که:

چون شیخ ابوالحسن سمری را زمان وفات رسید، شیعیان نزد وی حاضر شدند، و از او پرسیدند: بعد از تو، چه کسی وکیل امور خواهد بود؟ و کدام شخص در جای تو خواهد نشست؟ در جواب ایشان گفت: «من مأمور نشده‌ام که در این باب به احدی وصیّت نمایم». [۲۰]

از شیخ طوسی در کتاب غیبت و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین

روایت شده است که چون شیخ ابوالحسن، علی بن محمد سمری را وفات در رسید، توقیعی بیرون آورد و به مردم نشان داد که نسخه آن بدین مضمون بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا عَلِيُّ بْنَ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيِّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ
مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتِّهِ أَيَّامٌ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ
فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْعُغَيْبَةُ التَّامَّةُ فَلَا ظَهْرَ إِلَّا
بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ
وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جُورًا وَسَيِّئِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمَشَاهِدَةَ [
أَلَا فَنِ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ] قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ
كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». [۲۱]

حاصل فرمان آن بزرگوار در این توقیع شریف، این است:

«ای علی بن محمد سمری! خداوند، برادران دینی تو را در مصیبت تو، اجر عظیم کرامت فرماید. به درستی که در اثنای این شش روز، وفات خواهی نمود، پس امر خود را جمع نما و در کار خود آماده باش، و به احدی وصیت نیات مکن، که بعد از وفات تو، قائم مقام تو شود. به درستی که غیبت کبری واقع گردید. و مرا ظهوری نخواهد بود، مگر به اذن خدای تعالی. و این ظهور، بعد از آن است که زمان غیبت طول بکشد، و دلها را قساوت فرا گیرد، و زمین از جور و ستم پر شود. و زود است که کسانی از شیعیان من می آیند، که دعوی مشاهده من کنند. آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و رسیدن صحه

آسمانی، دعوی مشاهده کند، کذاب و افترا زنده است».

راوی گوید: نسخه توفیق شیخ ابوالحسن، علی بن محمد سمري را نوشتم، و از نزد او بیرون رفتم. چون روز ششم در رسید، به نزد او رفتم، دیدیم که در حالت احتضار است. آنگاه به او گفته شد که وصی تو، بعد از تو کیست؟

گفت: «خدا را امری است، که باید آن را به اتمام برساند». این را گفت و وفات نمود، رَحْمَةُ اللَّهِ وَرِضْوَانُهُ عَلَيْهِ.

از شیخ صدوق در کتاب کمال الدین نقل شده است:

وفات علی بن محمد سمري در سال ۳۲۹ از هجرت بوده است. [۲۲] بنابراین مدّت غیبت صغری که سفراء و وکلاء و نواب مخصوص حضرت حجت الله علیه السلام از جانب او مأمور به سفارت و نیابت بودند نزدیک به ۷۴ سال است که حدود ۴۸ سال، ایام سفارت عثمان بن سعید عمروی و پسر او محمد بن عثمان بود، و حدود ۲۶ سال، مدّت سفارت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمري بود. و بعد از گذشتن این مدّت، سفارت منقطع شد و غیبت کبری واقع گردید. [۲۳] پس هر که ادعای سفارت و نیابت خاصّه نماید و یا بر طبق آن، دعوی مشاهده نماید، کذاب و مفتري خواهد بود بر حضرت حجت عجل الله فرجه ^(۱).

۱. در غیبت کبری، هر کس که ادعای نیابت خاصّه کند، و یا ادعا کند که هر زمان بخواهد می تواند به ملاقات امام زمان علیه السلام نائل شود، او دروغگو و افترازننده است. این جمله به معنی نفی تشرّفات برخی از افراد نیست که به اذن حضرت ولی عصر علیه السلام واقع شده است. بزرگانی که این توفیق را روایت کرده اند، خود، تشرّفات بعضی از افراد به خدمت حضرتش در دوران غیبت کبری را روایت کرده اند، مانند: شیخ صدوق، شیخ طوسی، علامه مجلسی، محدث نوری - رحمت الله علیهم -.

وظیفه شیعیان در زمان غیبت کبری

مرجع دین و احکام شریعت به امر آن حضرت در زمان غیبت کبری، علماء و فقهاء و مجتهدین است که برای ایشان، نیابت عامه ثابت است. «اسحاق بن یعقوب» - از بزرگان و نیکان علماء شیعه و حاملان اخبار - به توسط محمد بن عثمان بن سعید عمروی، عریضه به خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام فرستاده و مسائل چندی پرسیده بود، که آن حضرت در توقیع شریف، جواب مسائل او را فرمود (در ضمن آن توقیع آمده است ^(۱)).

«وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى زُوَاهِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ». [۲۴]

و در روایت دیگر، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام چنین امر شد که فرمود ^(۲):

«انظروا إلى من كان منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف أحكامنا فليرضوا به حكماً فإني قد جعلته عليكم حاكماً فإذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فإمنا بحكم الله استخف وعلينا زدد والراء علينا الرأد على الله وهو على حدٍ

۱. در حادثی که روی می دهد، به راویان حدیث ما مراجعه کنید، که آنها حجّت من بر شما هستند، و من حجّت خداوند بر ایشان هستم.

۲. بنگرید به فردی از خودتان که از ما حدیث روایت می کند، و در حلال و حرام ما دقت نظر می کند، و دانای به احکامی است که ما بیان نموده ایم. چنین شخصی را برای حکم کردن انتخاب کنید، زیرا من چنین شخصی را حاکم بر شما قرار دادم. وقتی به حکم ما نظر بدهد هر کس آن را نپذیرد، قطعاً حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده است. و کسی که ما رد کند، خدا را رد کرده، و چنین کاری در حد شرک به خداوند است - جریان امور به دست عالمان به حکم الهی است که بر حلال و حرام خداوند، امین می باشند.

الشُّرْكَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». [۲۵]

و در روایت دیگر فرمودند:

«مَجَارِي الْأُمُورِ بِيَدِ الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَالِهِ وَحَرَامِهِ». [۲۶]

از فرمان این دو حجت پروردگار استفاده می شود که علماء و حافظان علوم و اخبار و آثار ایشان، که صاحب نظر و اهل استنباطند، و از روی معرفت و دانش، به احکام صادره از ایشان عارفند، باید مکلفین در اخذ مسائل حلال و حرام و قطع منازعات به ایشان رجوع کنند. آنچه می فرمایند، برای تمام افراد مکلف حجت است، وقتی که ایشان شرائط فتوی را - از قوه استنباط و عدالت و بلوغ و عقل و سایر شرائط اجتهاد - دارا باشند. و ایشان نیابت عامه بر خلق دارند، که مردم، به جهت اضطرار و ناچاری، تکلیف دارند به ایشان رجوع کنند. دیگر تعیین نایب مخصوصی در زمان غیبت کبری فرمودند، بلکه حکم به انقطاع نیابت و سفارت خاصه فرمودند.

محدث قمی گوید: آنچه ثبت آن در کتاب شریف مقدر شده بود، در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۰ (هجری قمری)، در جوار روضه رضویه به اتمام رسید، که بر صاحب آن مرقد شریف، هزاران سلام و تحیت باد. به دست این گناهکار کمترین، عباس بن محمد رضا قمی. امید صادق دارم که برادران مؤمن و شیعیان حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام، این گناهکار روسیاه را از دعای خیر و طلب مغفرت، فراموش نفرمایند.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَآخِرًا. وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ
الظَّاهِرِينَ.

منابع بخش اول

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، باب ۲۵، حدیث ۲۶، ص ۱۹۳-۱۹۴.

امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه مشروحی در مورد علامات ظهور، دجال را اینگونه معرفی می‌کنند.

أَلَا إِنَّ الدَّجَالَ صَائِدُ بَنِ الصَّيْدِ فَالْشَّقِيُّ مَنْ صَدَقَهُ وَ السَّعِيدُ مَنْ كَذَّبَهُ
يَخْرُجُ مِنْ بَلَدِهِ يُقَالُ لَهَا أَصْفَهَانُ مِنْ قَرِيْبِهِ تُعْرَفُ بِالْهَيْوَدِيَّةِ عَيْنُهُ الْيُمْنَى
مَمْسُوحَةٌ وَ الْعَيْنُ الْأُخْرَى فِي جَهْتِهِ تُضِيءُ كَأَنَّهَا كَوْكَبُ الصُّبْحِ فِيهَا عَلَقَةٌ كَأَنَّهَا
مَمْرُوجَةٌ بِالْدَمِّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ كَأَنَّهَا كَفَرِيْفَرُوهُ كُلُّ كَاتِبٍ وَأَمِي يَخُوضُ الْبِحَارَ وَ
تَسِيرُ مَعَهُ الشَّمْسُ بَيْنَ يَدَيْهِ جَبَلٌ مِنْ دُخَانٍ وَ خَلْفَهُ جَبَلٌ أَبْيَضُ يَرَى النَّاسَ
أَنَّهُ طَعَامٌ يَخْرُجُ حِينَ يَخْرُجُ فِي قَحْطٍ شَدِيْدٍ نَحْتَهُ جَمَارٌ أَقْرَ خُطُوهُ جَمَارِهِ مِثْلُ
تُطْوَى لَهُ الْأَرْضُ مَهْلًا مَهْلًا لَا يَمُرُّ بِمَاءٍ إِلَّا غَارَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ يُنَادِي بِأَعْلَى
صَوْتِهِ يَسْمَعُ مَا بَيْنَ الْحَافِقَيْنِ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الشَّيَاطِينِ يَقُولُ إِلَيَّ أَوْلِيَايَ
أَنَا الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَ قَدَّرَ فَهَدَى أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى.

۲- اربعین خاتون آبادی، ص ۱۸۱ و ۱۸۲، ذیل حدیث ۳۳، به نقل از «غیبت فضل بن شاذان».

۳- بحار الانوار، ج ۵۳، باب ۲۸، ص ۷-۹.

قال الصادق علیه السلام: يَا مُفَضَّلُ! يَظْهَرُ وَحْدَهُ وَ يَأْتِي الْبَيْتَ وَحْدَهُ وَ يَلِجُ

الْكَعْبَةَ وَخَدَهُ... وَيَكُونُ هَذَا أَوَّلَ ظُلُوعِ الشَّمْسِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَأَضَاءَتْ صَاحَ صَائِحٍ بِالْحَلَاتِقِ مِنْ عَيْنِ الشَّمْسِ بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مَبِينٍ يُسْمِعُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ يَا مَعْشَرَ الْحَلَاتِقِ هَذَا مَهْدِيُّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ يُسَمِّيهِ بِاسْمِ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَيَكْنِيهِ وَيَنْسُبُهُ إِلَى أَبِيهِ الْحَسَنِ الْحَادِي عَشَرَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام بَابِعُوهُ تَهْتَدُوا وَلَا تَخَالِفُوا أَمْرَهُ فَتَضِلُّوا فَأَوَّلُ مَنْ يَقْبَلُ يَدَهُ الْمَلَائِكَةُ ثُمَّ الْحِنُّ ثُمَّ النَّقْبَاءُ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَلَا يَبْنِي دُوْ أَدْنُ مِنَ الْحَلَاتِقِ إِلَّا سَمِعَ ذَلِكَ التَّدَاءَ وَتَقْبَلُ الْحَلَاتِقُ مِنَ الْبَدْوِ وَالْحَضَرِ وَالْبَرِّ وَ الْبَحْرِ يُحَدِّثُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَيَسْتَفْهَمُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا مَا سَمِعُوا بِأَذَانِهِمْ فَإِذَا دَنَتِ الشَّمْسُ لِلْغُرُوبِ صَرَخَ صَارِحٌ مِنْ مَغْرِبِهَا يَا مَعْشَرَ الْحَلَاتِقِ قَدْ ظَهَرَ رَبُّكُمْ بِوَادِي الْبَابِسِ مِنْ أَرْضِ فَلَسْطِينَ وَهُوَ عُثْمَانُ بْنُ عَنَسَةَ الْأُمَوِيُّ مِنْ وُلْدِ بَزِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَبَابِعُوهُ تَهْتَدُوا وَلَا تَخَالِفُوا عَلَيْهِ فَتَضِلُّوا فَيَرُدُّ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ الْحِنُّ وَ النَّقْبَاءُ قَوْلُهُ وَيَكْذِبُونَهُ وَيَقُولُونَ لَهُ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَلَا يَبْنِي دُوْ شَكٍّ وَ لَا مُرْتَابٍ وَ لَا مُنَافِقٍ وَ لَا كَافِرٍ إِلَّا ضَلَّ بِالتَّدَاءِ الْأَخِيرِ

٤- منتخب الاثر، فصل ٦، باب ٤، حديث ١٢، ص ٤٤٩. ارشاد شيخ مفيد، جلد ٢، باب ٤٠، در ذكر علامات و نشانه های ظهور، حديث ٣، ص ٣٤٧. بحار الانوار، ج ٥٢، باب ٢٦، حديث ٢٧ و ٣١، ص ٢٩٠.

عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام كَانَ يَقُولُ خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الْمُحْتَمِ وَ التَّدَاءِ مِنَ الْمُحْتَمِ وَ ظُلُوعُ الشَّمْسِ مِنَ الْمَغْرِبِ مِنَ الْمُحْتَمِ وَ أَشْيَاءُ كَانَ يَقُولُهَا مِنَ الْمُحْتَمِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ اخْتِلَافُ بَنِي الْعَبَّاسِ مِنَ الْمُحْتَمِ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الرَّكِيَّةِ مِنَ الْمُحْتَمِ وَ خُرُوجُ الْقَائِمِ مِنَ الْمُحْتَمِ قُلْتُ وَ كَيْفَ يَكُونُ التَّدَاءُ قَالَ يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوَّلَ النَّهَارِ يَسْمَعُهُ كُلُّ قَوْمٍ بِالنِّسْتِهِمْ إِلَّا إِنَّ الْحَقَّ فِي عَلِيٍّ وَ شَيْعَتِهِ ثُمَّ يُنَادِي إِنْ لَيْسَ



فِي آخِرِ النَّهَارِ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا إِنَّ الْحَقَّ فِي عُثْمَانَ وَ شِيعَتِهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَزْتَابُ الْمُبْطِلُونَ.

٥- كمال الدين، ج ٢، باب ٥٧، حديث ٩ و ١٠، ص ٤٥١.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْرُجُ ابْنُ آكَلِهِ الْأَكْبَادِ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ وَ هُوَ رَجُلٌ رَبْعُهُ وَحَشُّ الْوَجْهِ صَخْمٌ الْهَامَةُ بِوَجْهِهِ أَثْرُ جَدْرِيٍّ إِذَا رَأَيْتَهُ حَسِبْتَهُ أَعْوَرَ اسْمُهُ عُثْمَانُ وَ أَبُوهُ عَنبَسَةُ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ أَبِي سُفْيَانَ حَتَّى يَأْتِيَ أَرْضاً ذَاتَ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ فَيَسْتَوِي عَلَى مِئْبَرِهَا.

٦- كمال الدين، ج ٢، باب ٥٧، حديث ١١، ص ٤٥١. بحار الانوار، ج ٥٢، باب ٢٥، حديث ١٤١، ص ٢٥٢، اعلام الوری، باب چهارم، فصل اول، ص ٤٢٨.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ الْبَجَلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ اسْمِ السُّفْيَانِيِّ؟ فَقَالَ: وَ مَا تَصْنَعُ بِاسْمِهِ؟ إِذَا مَلَكَ كُورَ الشَّامِ الْخُمْسَ؛ دِمَشْقَ، وَ حِمَصَ، وَفِلَسْطِينَ، وَ الْأُرْدُنَّ، وَ قَنْسَرِينَ، فَتَوَقَّعُوا عِنْدَ ذَلِكَ الْفَرَجَ.

٧- مجمع البيان، ذيل آیه ﴿ولو ترى اذ فزعوا فلا فوت﴾ (سوره سبأ، آیه ٥١) منتخب الاثر، فصل ٦، باب ٦، حديث ١٠، ص ٤٥٦.

ثُمَّ يَخْرُجُونَ مُتَوَجِّهِينَ إِلَى مَكَّةَ حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالْبَيْدَاءِ بَعَثَ اللَّهُ جَبْرِيْلَ، فَيَقُولُ يَا جَبْرِيْلُ أَذْهَبَ فَأَبْدُهُمْ فَيَضْرِبُهَا بِرِجْلِهِ صَرْبَةً يَخْسِفُ اللَّهُ بِهِمْ عِنْدَهَا وَ لَا يُفْلِتُ مِنْهَا إِلَّا رَجُلَانِ مِنْ جُهَيْنَةَ فَلِذَلِكَ جَاءَ الْقَوْلُ وَ عِنْدَ جُهَيْنَةَ الْخَبْرُ الْيَقِينُ.

٨- اربعين خاتون آبادی، ص ١٠٥ و ١٠٦، ذيل حديث ١٨.

٩- بحار الانوار، ج ٥٣، باب ٢٨، ص ١٦.

قَالَ الْمُفَضَّلُ يَا مَوْلَانِي! تُمْ مَاذَا يَصْنَعُ الْمُهْدِيُّ عليه السلام? قَالَ (الصادق عليه السلام): يَثُورُ سَرِيًّا عَلَى السُّفْيَانِيِّ إِلَى دِمَشْقَ فَيَأْخُذُونَهُ وَيَذْبُحُونَهُ عَلَى الصَّخْرَةِ.

١٠- اربعين خاتون آبادی، ص ١٦٤، حديث ٣٠، به نقل از «غيبت فضل بن شاذان». بحار الانوار، ج ٥٢، حديث ١٦٧، ص ٢٧٣. (همان كتاب، باب ٢٦، حديث ٨١، ص ٣٠٧، به اين مضمون).

... وَقُتِلَ النَّفْسِ الرَّكِيَّةِ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ فِي سَبْعِينَ، وَ الْمَذْبُوحُ بَيْنَ الرَّكْنِ وَ الْمَقَامِ.

١١ و ١٢ - بحار الانوار، ج ٥٣، باب ٢٨، صفحه ١٥ و ١٦.

تُمْ يَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ الْفَتَى الصَّبِيحُ الَّذِي نَحْوُ الدَّيْلَمِ يَصِيحُ بِصَوْتٍ لَهُ فَصِيحٌ يَا آلَ أَحْمَدَ أَجِيبُوا الْمُطَهَّوفَ وَ الْمُتَنَادِيَ مِنْ حَوْلِ الصَّرِيحِ فَتُجِيبُهُ كُنُوزُ اللَّهِ بِالطَّلَاقِ كُنُوزَ أَيْ كُنُوزِ لَيْسَتْ مِنْ فَضِّهِ وَ لَا ذَهَبِ بَلْ هِيَ رِجَالُ كَزْبَرِ الْحَدِيدِ عَلَى الْبِرَازِيِّنَ الشَّهْبِ بِأَيْدِيهِمْ الْحِرَابُ وَ لَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ الظَّلَمَةَ حَتَّى يَرِدَ الْكُوفَةَ وَ قَدْ صَفَا أَكْثَرَ الْأَرْضِ فَيَجْعَلُهَا لَهُ مَعْقَلًا فَيَتَّصِلُ بِهِ وَ بِأَصْحَابِهِ خَبْرُ الْمُهْدِيِّ عليه السلام وَ يَقُولُونَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ نَزَلَ بِسَاحَتِنَا فَيَقُولُ أَخْرَجُوا بَنِي آلِيهِ حَتَّى نَنْظُرَ مَنْ هُوَ وَ مَا يُرِيدُ وَ هُوَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ الْمُهْدِيُّ وَ إِنَّهُ لَيَعْرِفُهُ وَ لَمْ يَرِدْ بِذَلِكَ الْأَمْرِ إِلَّا لِيَعْرِفَ أَصْحَابَهُ مَنْ هُوَ فَيَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ فَيَقُولُ إِنْ كُنْتُ مَهْدِيَّ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَيْنَ هِرَاوَةُ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَاتَمُهُ وَ بُرْدَتُهُ وَ دُرْعُهُ الْفَاضِلُ وَ عِمَامَتُهُ السَّحَابُ وَ فَرَسُهُ الْيَزْبُوعُ وَ نَاقَتُهُ الْعَضْبَاءُ وَ بَعْلَتُهُ الدُّدُلُ وَ حِمَارُهُ الْيَعْفُورُ وَ نَجِيبُهُ الْبُرَاقُ وَ مُصْحَفُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَيَخْرُجُ لَهُ ذَلِكَ تُمْ يَأْخُذُ الْهِرَاوَةَ فَيَغْرِسُهَا فِي الْحَجْرِ الصَّلْدِ وَ تَوْرُقُ وَ لَمْ يَرِدْ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَرَى أَصْحَابَهُ فَضَلَ الْمُهْدِيِّ عليه السلام حَتَّى يَبَايَعُوهُ فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ اللَّهُ أَكْبَرُ مَدَّ يَدَكَ يَا ابْنَ رَسُولِ



اللَّهِ حَتَّى تُبَايَعَكَ فَيَمُدُّ يَدَهُ فَيُبَايِعُهُ وَ يُبَايِعُهُ سَائِرُ الْعَسْكَرِ الَّذِي مَعَ الْحَسَنِ
إِلَّا أَرْبَعِينَ أَلْفًا أَصْحَابُ الْمُصَاحِبِ الْمَعْرُوفُونَ بِالرِّبِّيَّةِ فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا هَذَا
إِلَّا سِحْرٌ عَظِيمٌ.

۱۳- بحار الانوار، ج ۵۳، باب ۲۸، ص ۱۵ و ۱۶.

فَيَخْتَلِطُ الْعَسْكَرَانِ فَيَقْبِلُ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الطَّائِفَةِ الْمُتَحَرِّفَةِ فَيَعْظُمُهُمْ
وَ يَدْعُوهُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَلَا يَزْدَادُونَ إِلَّا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَيَأْمُرُ بِقَتْلِهِمْ فَيَقْتُلُونَ
جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ لَا تَأْخُذُوا الْمُصَاحِبَ وَ دَعْوَاهَا تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً كَمَا
بَدَّلُوهَا وَ غَيَّرُوهَا وَ حَرَّفُوهَا وَ لَمْ يَعْمَلُوا بِمَا فِيهَا.

۱۴- غیبت نعمانی، باب ۱۴، حدیث ۱۵، ص ۲۵۷.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: قُلْنَا لَهُ السُّفْيَانِيُّ مِنَ الْمُخْتَوْمِ فَقَالَ نَعَمْ
وَ قَتَلَ النَّفْسَ الرَّكِيَّةَ مِنَ الْمُخْتَوْمِ وَ الْقَائِمُ مِنَ الْمُخْتَوْمِ وَ حَسَفَ الْبَيْدَاءَ مِنَ
الْمُخْتَوْمِ وَ كَفَّ تَطْلُعَ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمُخْتَوْمِ وَ التِّدَاءَ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمُخْتَوْمِ.

۱۵- ارشاد شیخ مفید، ج ۲، باب ۴۰، در ذکر علامات و نشانه‌های ظهور،

حدیث ۸، ص ۳۴۹.

عَنْ أَبِي بصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ نَشَأَ نُزُلٍ
عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ قَالَ سَيَفْعَلُ اللَّهُ ذَلِكَ بِهِمْ
قُلْتُ مَنْ هُمْ قَالَ بَنُو أُمَيَّةَ وَ شِيعَتُهُمْ قُلْتُ وَ مَا آيَةُ قَالَ رُكُودُ الشَّمْسِ مَا بَيْنَ
زَوَالِ الشَّمْسِ إِلَى وَقْتِ الْعَصْرِ وَ خُرُوجِ صَدْرِ وَ وَجْهِ فِي عَيْنِ الشَّمْسِ يُعْرَفُ
بِحَسْبِهِ وَ نَسْبِهِ وَ ذَلِكَ فِي زَمَانِ السُّفْيَانِيِّ وَ عِنْدَهَا يَكُونُ بَوَارُؤُ وَ بَوَارُ قَوْمِهِ.

۱۶- ارشاد، ج ۲، باب ۴۰، در ذکر علامات و نشانه‌های ظهور، حدیث

۱۰، ص ۳۴۹-۳۵۰.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ آيَاتَانِ تَكُونَانِ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ كُسُوفُ الشَّمْسِ فِي التَّصْفِ مِنْ رَمَضَانَ وَخُسُوفُ الْقَمَرِ فِي آخِرِهِ.

١٧- بحار الانوار، ج ٥٢، ص ٢٨٩ - ٢٩٠، حديث ٢٨. منتخب الاثر، فصل ٦، باب ٣، حديث ١٨، ص ٤٤٢ - ٤٤٣.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ الزَّرَادِي فِي حَدِيثٍ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا أَبِي وَ أُمِّي سَيِّئِي جَدِّي وَ شَبِيبِي وَ شَبِيهُهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ جُيُوبُ النُّورِ يَتَوَقَّدُ مِنْ شُعَاعِ ضِيَاءِ الْقُدْسِ كَأَنِّي بِهِ آيَسٌ مَا كَانُوا قَدْ نُوذُوا نِدَاءً يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْبُعْدِ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْقُرْبِ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ عَذَابًا عَلَى الْكَافِرِينَ فَقُلْتُ يَا أَبِي وَ أُمِّي أَنْتَ وَ مَا ذَلِكَ التِّدَاءُ قَالَ ثَلَاثَةٌ أَصْوَاتٍ فِي رَجَبٍ أَوْهَا أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَ الثَّانِي أَرْفَتِ الْأَرْفَةُ يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الثَّلَاثُ يَرُونَ يَدًا بَارِزًا مَعَ قَرْنِ الشَّمْسِ يُنَادِي أَلَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ فُلَانًا عَلَى هَلَاقِ الظَّالِمِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي الْمُؤْمِنِينَ الْفَرَجُ وَ يَسْفِي اللَّهُ صُدُورَهُمْ وَ يُذْهِبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ.

١٨- غيبت نعماني، باب ١٤، حديث ٢٢، ص ٢٦٢.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا اخْتَلَفَتْ بَنُو أُمَّيَّةَ وَ ذَهَبَ مُلْكُهُمْ ثُمَّ يَمْلِكُ بَنُو الْعَبَّاسِ فَلَا يَزَالُونَ فِي غُنْفَوَانٍ مِنَ الْمُلْكِ وَ غَضَارَةٍ مِنَ الْعَيْشِ حَتَّى يَخْتَلِفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ فَإِذَا اخْتَلَفُوا ذَهَبَ مُلْكُهُمْ.

١٩- ارشاد، جلد ٢، باب ٤٠، در ذكر علامات و نشانه های ظهور، حديث ١٣، ص ٣٥٠.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا هُدِمَ حَائِطُ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ مِمَّا بِلِي دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ فَعِنْدَ ذَلِكَ زَوَالُ مُلْكِ الْقَوْمِ وَ عِنْدَ زَوَالِهِ خُرُوجُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

٢٠- كشف الغممة، ج ٢، في علامات قيام القائم، ص ٤٦١.



٢١- اعلام الوری، کلام فی امامه صاحب الزمان، باب ٤، فصل ٣، ص ٤٣٠.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : ... ثُمَّ يَأْمُرُ مَنْ يَخْفِرُ مِنْ ظَهْرِ مَشْهَدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام نَهْرًا
يَجْرِي إِلَى الْغُرَيِّينَ حَتَّى يَنْزِلَ الْمَاءُ فِي النَّجْفِ.

٢٢- بحار الانوار، ج ٥٢ ف حديث ١٥٥، ص ٢٤٨.

أَلَا وَإِنَّ لَخُرُوجِهِ عِلْمَاتٍ عَشْرَةً أَوْهَا طُلُوعُ الْكُوكَبِ ذِي الدَّنْبِ وَيُقَارِبُ
مِنَ الْجَارِي.

٢٣- كمال الدين، ج ٢، باب ٥٧، حديث ٣، ص ٤٤٩.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ قُدَّامَ الْقَائِمِ
عِلْمَاتٌ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِلْمُؤْمِنِينَ قُلْتُ وَمَا هِيَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ
ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِعَنِي الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عليه السلام بِشَيْءٍ
مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ
قَالَ يَبْلُوهُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ مِنْ مَلُوكِ بَنِي فُلَانٍ فِي آخِرِ سُلْطَانِهِمْ وَالْجُوعِ بِعِلَاءٍ
أَسْعَارِهِمْ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ قَالَ كَسَادُ التِّجَارَاتِ وَقِلَّةُ الْفَضْلِ وَنَقْصٍ مِنَ
الْأَنْفُسِ قَالَ مَوْتُ ذَرِيَعٍ.

٢٤- منتخب الاثر، فصل ٦، باب ٣، حديث ٧، ص ٤٤١. اربعين خاتون
آبادی، ص ١٥٩، حديث ٢٩.

عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: قُدَّامَ الْقَائِمِ
مَوْتَانِ مَوْتُ أَحْمَرٍ وَمَوْتُ أَبْيَضٍ حَتَّى يَذْهَبَ مِنْ كُلِّ سَبْعَةٍ خَمْسَةُ الْمَوْتِ الْأَحْمَرِ
السَّيْفِ وَالْمَوْتُ الْأَبْيَضُ الطَّاعُونَ.

٢٥- اربعين خاتون آبادی، ص ١٥٩، حديث ٢٩.

۲۶- اربعین خاتون آبادی، ص ۱۷۲، حدیث ۳۳.

۲۷- غیبت نعمانی، باب ۱۴، ص ۲۵۳.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا رَأَيْتُمْ نَارًا مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ شِبْهَ الْهُرْدِيِّ الْعَظِيمِ تَطْلُعُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ سَبْعَةً فَتَوَقَّعُوا فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

۲۸- اربعین خاتون آبادی، ص ۱۶۲، ذیل حدیث ۲۹.

۲۹- کشف الغمه، ج ۲، فی علامات قیام القائم، ص ۴۶۰.

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَتَى يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ فَقَالَ أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ يَا جَابِرُ وَلَكَا تَكْثُرُ الْقَتْلَى بَيْنَ الْحَيَرَةِ وَالْكَوْفَةِ.

۳۰- اربعین خاتون آبادی، ص ۱۶۹، حدیث ۳۲، به نقل از «غیبت

فضل بن شاذان».

۳۱- اربعین خاتون آبادی، ص ۱۵۸، ذیل حدیث ۲۹.

۳۲- ارشاد، ج ۲، باب ۴۰، فصل ۳، حدیث ۱، ص ۳۵۵-۳۵۶.

وَإِذَا آنَ قِيَامُهُ مُطِرَ النَّاسُ جُمَادَى الْآخِرَةَ وَعَشْرَةَ أَيَّامٍ مِنْ رَجَبٍ مَطْرًا لَمْ يَرَ الْحَلَائِقُ مِثْلَهُ.

۳۳- اربعین خاتون آبادی، ص ۱۵۸، ذیل حدیث ۲۹.

۳۴- اربعین خاتون آبادی، ص ۱۵۸، ذیل حدیث ۲۹.

۳۵- الزام الناصب، ج ۲، در علائم ظهور قائم، ص ۱۳۱-۱۳۲.

۳۶- بحار الانوار، ج ۵۲، باب ۲۵، حدیث ۲۲، ص ۱۹۱.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَإِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى



لِلْغُرَبَاءِ.

۳۷- الزام الناصب، ج ۲، در علائم ظهور قائم، ص ۱۳۱- ۱۳۲.

۳۸- سورة مجادله، آیه ۲۲.

۳۹- سورة ممتحنه، آیه ۱.

۴۰- من لايحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۶۳.

۴۱- ال جعفریات، ص ۲۴۳.

۴۲- وسائل الشيعه، ج ۱۱، كتاب امر به معروف ونهى از منكر، باب ۱۷،
حديث ۱۲، ص ۴۴۲، صفات الشيعه، حديث ۱۵، ص ۹، امالى صدوق،
مجلس ۸۸، ص ۷۰۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۳۷.

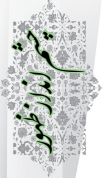
عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: مَنْ أَحَبَّ كَافِرًا فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ وَمَنْ
أَبْغَضَ كَافِرًا فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ ثُمَّ قَالَ عَ صَدِيقُ عَدُوِّ اللَّهِ عَدُوُّ اللَّهِ.

۴۳- صفات الشيعه، حديث ۱۴، ص ۸. وسائل الشيعه، ج ۱۱، كتاب
امر به معروف ونهى از منكر، باب ۱۷، حديث ۹، ص ۴۴۱.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْحُرَّازِ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا عليه السلام يَقُولُ إِنَّ مِمَّنْ يَتَّخِذُ مَوَدَّتَنَا
أَهْلَ الْبَيْتِ لَمْ يَكُنْ هُوَ أَشَدَّ لَعْنَةً عَلَى شَيْعَتِنَا مِنَ الدَّجَالِ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ
اللَّهِ بِمَاذَا قَالَ بِمَوْلَاهُ أَعْدَائِنَا وَمُعَادَاهُ أَوْلِيَانِنَا إِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ اخْتَلَطَ الْحَقُّ
بِالْبَاطِلِ وَاشْتَبَهَ الْأَمْرُ فَلَمْ يُعْرِفْ مُؤْمِنٌ مِنْ مُتَأَفِّقٍ.

۴۴- وسائل الشيعه، ج ۱۱، كتاب امر به معروف ونهى از منكر، باب ۱۷،
حديث ۱۷، ص ۴۴۳.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عليه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: إِنَّمَا وَضَعَ الْأَخْبَارَ
عَنَّا فِي الْجَبْرِوِ التَّشْبِيهِ الْعُلَاهُ الَّذِينَ صَعَّرُوا عَظْمَهُ اللَّهُ فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنَا



وَمَنْ أْبَعَضَهُمْ فَقَدْ أَحْبَبْنَا وَمَنْ وَالَاهُمْ فَقَدْ عَادَانَا وَمَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ وَالَانَا وَمَنْ قَطَعَهُمْ فَقَدْ وَصَلْنَا وَمَنْ وَصَلَهُمْ فَقَدْ قَطَعْنَا وَمَنْ جَفَاهُمْ فَقَدْ بَرَّانَا وَمَنْ بَرَّاهُمْ فَقَدْ جَفَانَا وَمَنْ أَكْرَمَهُمْ فَقَدْ أَهَانَنَا وَمَنْ أَهَانَهُمْ فَقَدْ أَكْرَمَنَا وَمَنْ رَدَّهُمْ فَقَدْ قَبَلْنَا وَمَنْ قَبَلَهُمْ فَقَدْ رَدَّانَا وَمَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَسَاءَ إِلَيْنَا وَمَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَحْسَنَ إِلَيْنَا وَمَنْ صَدَّقَهُمْ فَقَدْ كَذَّبْنَا وَمَنْ كَذَّبَهُمْ فَقَدْ صَدَّقْنَا وَمَنْ أَعْطَاهُمْ فَقَدْ حَرَمْنَا وَمَنْ حَرَمَهُمْ فَقَدْ أَعْطَانَا يَا ابْنَ خَالِدٍ مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلَا يَتَّخِذَنَّ مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا.

٤٥- اصول کافی، ج ٣، کتاب الایمان و الکفر، باب الحب فی الله و البغض فی الله، حدیث ٥، ص ١٩٠. وسائل الشیعه، ج ١١، کتاب امر به معروف و نهی از منکر، باب ١٧، حدیث ٤، ص ٤٣٩.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَصْحَابِهِ أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْتُقُّ فَقَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الصَّلَاةُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الزَّكَاةُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الصَّوْمُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الْجِهَادُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضَلَّ وَ لَيْسَ بِهِ وَ لَكِنْ أَوْتُقُّ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرِّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

٤٦- نهج البلاغه، شرح فیض الاسلام، خطبه ١٥٩، ص ٥٠٩.

وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَبْعَضَ شَيْئًا فَأَبْعَضَهُ وَ حَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ وَ صَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْعَضَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ تَعَظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ وَ مَحَادَّةً عَنِ أَمْرِ اللَّهِ.

٤٧- تفسیر برهان، چاپ مؤسسه بعثت بیروت، ج ٩، ص ٨٠ - ٨٣، حدیث ٩٨٣٨، ذیل آیه ﴿فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا﴾ (سوره محمد ﷺ، آیه ١٨) نقل از تفسیر قمی، ج ٢، ص ٣٠٣.



منابع بخش دوم

١- غيبت شيخ طوسي، ص ٢١٤.

فَأَوْلَهُمْ مَن نَّصَبَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ وَأَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ
بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِهِ عليه السلام وَهُوَ الشَّيْخُ الْمُتَوَقُّقُ بِهِ أَبُو عَمْرٍو عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدِ
الْعَمَرِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَكَانَ أَسَدِيًّا وَإِمَامًا سَمِيَ الْعَمَرِيُّ لِمَا رَوَاهُ أَبُو نَصْرٍ هَبَةُ اللَّهِ بْنُ
مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْكَاتِبِ ابْنِ بِنْتِ أَبِي جَعْفَرِ الْعَمَرِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ أَبُو نَصْرٍ كَانَ
أَسَدِيًّا فَتُسَبَّ إِلَى جَدِّهِ فَقِيلَ الْعَمَرِيُّ.

وَقَدْ قَالَ قَوْمٌ مِنَ الشَّيْعَةِ إِنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: لَا يُجْمَعُ
عَلَى امْرِئٍ بَيْنَ عُثْمَانَ وَأَبُو عَمْرٍو وَأَمْرٌ بِكَسْرِ كُنْيَتِهِ فَقِيلَ الْعَمَرِيُّ.

وَيُقَالُ لَهُ الْعَسْكَرِيُّ أَيْضًا لِأَنَّهُ كَانَ مِنْ عَسْكَرِ سُرٍّ مَنْ رَأَى

وَيُقَالُ لَهُ السَّمَانُ لِأَنَّهُ كَانَ يَتَّجِرُ فِي السَّمَنِ تَغْطِيَهُ عَلَى الْأَمْرِ.

وَكَانَ الشَّيْعَةُ إِذَا حَمَلُوا إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام مَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ حَمَلُهُ مِنَ الْأَمْوَالِ
أَنْفَذُوا إِلَى أَبِي عَمْرٍو فَيَجْعَلُهُ فِي جِرَابِ السَّمَنِ وَرِقَاقِهِ وَيَحْمِلُهُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ
ع تَقِيَةً وَخَوْفًا.

١، ص ٣٩٢.

فَقَالَ لِي هَذَا أَبُو عَمْرٍو الرَّقَّةُ الْأَمِينُ تَقَعُ الْمَاضِي وَتَقِي فِي الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ
فَمَا قَالَهُ لَكُمْ فَعَنِي يَقُولُهُ وَمَا أَدَى إِلَيْكُمْ فَعَنِي يُؤَدِّيهِ.

٣- بحار الانوار، ج ٥١، باب ١٦، ص ٣٤٥. غيبت شيخ طوسي، ص
٢١٦. كمال الدين، ج ٢، ص ٤٠٩، منتخب الاثر، فصل ٤، باب ٣، حديث
٢، ص ٣٩٣.

قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسِينَانِ [الْحَسَنِيَّانِ] قَالَا
دَخَلْنَا عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ عليه السلام بِسُرْمٍ مَنْ رَأَى وَبَيْنَ يَدَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنْ أَوْلِيَانِهِ وَ
شِيعَتِهِ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ بَدْرُ خَادِمِهِ فَقَالَ يَا مَوْلَايَ بِالْبَابِ قَوْمٌ شُعْتُ غُبْرًا فَقَالَ
لَهُمْ هَؤُلَاءِ نَفَرٌ مِنْ شِيعَتِنَا بِالْيَمَنِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَسُوقَانِيهِ إِلَى أَنْ يَنْتَهِي إِلَى
أَنْ قَالَ الْحَسَنُ عليه السلام لِبَدْرِ فَاْمُضْ فَأَتَانَا بِعُثْمَانَ بْنِ سَعِيدِ الْعُمَرِيِّ فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا
يَسِيرًا حَتَّى دَخَلَ عُثْمَانُ فَقَالَ لَهُ سَيِّدُنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام اْمُضْ يَا عُثْمَانُ فَإِنَّكَ
الْوَكِيلُ وَالثِّقَةُ الْمُتَأَمُّونُ عَلَى مَالِ اللَّهِ وَاقْبِضْ مِنْ هَؤُلَاءِ التَّنْفَرِ الِیْمَنِيِّينَ مَا حَمَلُوهُ
مِنَ الْمَالِ ثُمَّ سَأَقِ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَا ثُمَّ قُلْنَا بِأَجْمَعِنَا يَا سَيِّدَنَا وَاللَّهِ إِنَّ عُثْمَانَ
لَمِنْ خِيَارِ شِيعَتِكَ وَ لَقَدْ زِدْتَنَا عِلْمًا بِمَوْضِعِهِ مِنْ خِدْمَتِكَ وَإِنَّهُ وَكَيْلُكَ وَثِقَّتَكَ
عَلَى مَالِ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ وَ اشْهَدُوا عَلَيَّ أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ سَعِيدِ الْعُمَرِيِّ وَكَيْلِي وَ أَنَّ
ابْنَهُ مُحَمَّدًا وَكَيْلَ ابْنِي مَهْدِيَّكُمْ.

٤- بحار الانوار، ج ٥١، ص ٣٤٦.

٥- غيبت شيخ طوسي، ص ٢١٦.

٦- كمال الدين، ج ٢، باب ٤٥، حديث ٤١، ص ٥١٠. غيبت شيخ
طوسي، ص ٢١٩، بحار الانوار، ج ٥١، ص ٣٤٨.

٧- غيبت شيخ طوسی، ص ٢٢٠، بحار الانوار، ج ٥١، ص ٣٤٩.

٨- بحار الانوار، ج ٥١، باب ١٦، ذیل حدیث ٢، ص ٣٤٩. کمال الدین، ج ٢، ص ٤٨٣.

وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعُمَرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِ فَإِنَّهُ ثِقَتِي وَكِتَابُهُ كِتَابِي.

٩- غيبت شيخ طوسی، ص ٢٢١، بحار الانوار، ج ٥١، باب ١٦، ذیل حدیث ٣، ص ٣٥٠.

أَخْبَرَنِي أَبُو نَصْرٍ هَبَةُ اللَّهِ ابْنُ بِنْتِ أُمِّ كَلْثُومِ بِنْتِ أَبِي جَعْفَرِ الْعُمَرِيِّ قَالَ كَانَ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعُمَرِيِّ كُتُبٌ مُصَنَّفَةٌ فِي الْفِقْهِ مِمَّا سَمِعَهَا مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ عليه السلام وَمِنَ الصَّاحِبِ عَ وَمِنْ أَبِيهِ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ وَعَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فِيهَا كُتُبٌ تَرْجَمَتْهَا كُتُبُ الْأَشْرَبَةِ ذَكَرَتْ الْكَبِيرَةَ أُمُّ كَلْثُومِ بِنْتِ أَبِي جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَتَمَّا وَصَلَتْ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ رَوْحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عِنْدَ الْوَصِيِّ إِلَيْهِ.

١٠- بحار الانوار، ج ٥١، باب ١٦، ذیل حدیث ٣، ص ٣٥٠.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ بْنُ بَابُوِيهِ رُوِيَ [عَنْ] مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعُمَرِيِّ قُدِّسَ سِرُّهُ أَنَّهُ قَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لِيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ يَرَى النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَيَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ.

١١- غيبت شيخ طوسی، ص ٢٢١-٢٢٢. کمال الدین، ج ٢، ص ٤٤٠. من لايحضره الفقيه، ج ٢، ص ٥٢٠.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحُمَيْرِيِّ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعُمَرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقُلْتُ لَهُ رَأَيْتَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ نَعَمْ وَأَخْرَجُ عَهْدِي بِهِ عِنْدَ

بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَهُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي.

١٢- كمال الدين، ج ٢، ص ٤٤٠. غيبت شيخ طوسي، ص ٢٢٢. اثبات الهداء، ج ٣، ص ٤٥٢. وسائل الشيعة، ج ٩، ص ٣٦٠.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عُسْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ وَرَأَيْتُهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مُتَعَلِّقًا بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ فِي الْمُسْتَجَارِ وَهُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ أَنْتَقِمْ لِي مِنْ أَعْدَائِكَ.

١٣- غيبت شيخ طوسي، ص ٢٢٥.

١٤- بحار الانوار، ج ٥١، باب ١٦، حديث ٥، ص ٣٥٤. غيبت شيخ طوسي، ص ٢٢٦.

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مَيْلٍ، قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا جَعْفَرَ مُحَمَّدَ بْنَ عُسْمَانَ الْعُمَرِيُّ الْوَفَاءُ كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ رَأْسِهِ أُسَائِلُهُ وَأُحَدِّثُهُ وَأَبُو الْقَاسِمِ بْنُ رَوْحٍ عِنْدَ رِجْلَيْهِ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ ثُمَّ قَالَ أَمِرْتُ أَنْ أُوصِيَ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَوْحٍ قَالَ فَفَقُمْتُ مِنْ عِنْدِ رَأْسِهِ وَأَخَذْتُ بِيَدِ أَبِي الْقَاسِمِ وَأَجْلَسْتُهُ فِي مَكَانِي وَتَحَوَّلْتُ إِلَى عِنْدِ رِجْلَيْهِ.

١٥- غيبت شيخ طوسي، ص ٢٢٦، بحار الانوار، ج ٥١، ص ٣٥٥.

أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ أَنَّ أَبَا جَعْفَرَ مُحَمَّدَ بْنَ عُسْمَانَ الْعُمَرِيَّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ جَمَعَنَا قَبْلَ مَوْتِهِ وَكُنَّا وَجُوهَ الشَّيْعَةِ وَشُيُوخَهَا فَقَالَ لَنَا إِنْ حَدَّثَ عَلِيُّ حَدَّثَ الْمَوْتِ فَالْأَمْرُ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَوْحِ النَّوْبَخْتِيِّ فَقَدْ أَمِرْتُ أَنْ أَجْعَلَهُ فِي مَوْضِعِي بَعْدِي فَارْجِعُوا إِلَيْهِ وَعُولُوا فِي أُمُورِكُمْ عَلَيْهِ.

١٦- غيبت شيخ طوسي، ص ٢٢٦- ٢٢٧؛ بحار الانوار، ج ٥١، ص ٣٥٥،

منتخب الاثر، فصل ٤، باب ٣، حديث ٨، ص ٣٩٦.



حَدَّثَنِي خَالِي أَبُو إِبْرَاهِيمَ جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ التَّوْبَخِيُّ قَالَ قَالَ لِي أَبِي أَحْمَدُ بْنُ
إِبْرَاهِيمَ وَعَمِّي أَبُو جَعْفَرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِنَا يَعْنِي بَنِي تَوْبَخْتِ
أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ الْعَمْرِيَّ لَمَّا اشْتَدَّتْ حَالُهُ اجْتَمَعَ جَمَاعَةٌ مِنْ وُجُوهِ الشَّيْعَةِ مِنْهُمْ
أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكَاتِبُ وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْبَاقَطَانِيُّ وَأَبُو
سَهْلٍ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيِّ التَّوْبَخِيِّ وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَجْنَاءِ وَغَيْرُهُمْ مِنَ الْوُجُوهِ
أَوَّلَ الْأَكْبَارِ فَدَخَلُوا عَلَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالُوا لَهُ .

إِنْ حَدَّثَ أَمْرَفَنَ يَكُونُ مَكَانَكَ فَقَالَ لَهُمْ هَذَا أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ رُوحِ
بْنِ أَبِي بَحْرٍ التَّوْبَخِيُّ الْقَائِمُ مَقَامِي وَالسَّفِيرُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ صَاحِبِ الْأَمْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ
الْوَكِيلَ [لَهُ] وَالتَّقَهُ الْأَمِينُ فَارْجِعُوا إِلَيْهِ فِي أُمُورِكُمْ وَعَوَّلُوا عَلَيْهِ فِي مَهْمَاتِكُمْ
فَبَدَلِكَ أُمِرْتُ وَقَدْ بَلَغَتْ .

١٧- غيبت شيخ طوسی، ص ٢٢٧، بحار الانوار، ج ٥١، ص ٣٥٦ .

١٨- بحار الانوار، ج ٥١، باب ١٦، ص ٣٥٦- ٣٥٧ .

١٩- غيبت شيخ طوسی، ص ٢٤٢، بحار الانوار، ج ٥١، ص ٣٦٠ .

وَأَوْصَى أَبُو الْقَاسِمِ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
قَالَ فَلَمَّا حَضَرَتِ السَّمْرِيَّ الْوَفَاةُ سُئِلَ أَنْ يُوصِيَ فَقَالَ اللَّهُ أَمْرُهُوْبَالِغُهُ فَالْغَيْبَةُ
التَّامَّةُ هِيَ الَّتِي وَقَعَتْ بَعْدَ مُضِيِّ السَّمْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ .

٢٠- بحار الانوار، ج ٥١، ص ٣٦٠. منتخب الاثر، فصل ٤، باب ٣، حديث

١٤، ص ٤٠٠ .

وَأَوْصَى الشَّيْخُ أَبُو الْقَاسِمِ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيِّ فَقَامَ بِمَا
كَانَ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ حَضَرَتِ الشَّيْعَةُ عِنْدَهُ وَ سَأَلَتْهُ عَنِ
الْمُؤَكَّلِ بَعْدَهُ وَ لِمَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ فَلَمْ يُظْهِرْ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ وَ ذَكَرَ أَنَّهُ لَمْ يُؤْمَرْ بِأَنْ

يُوصِي إِلَى أَحَدٍ بَعْدَهُ فِي هَذِهِ الشَّأْنِ .

٢١- كمال الدين، ج ٢، باب ٤٥، حديث ٤٤، ص ٥١٦، غيبت شيخ طوسي، ص ٢٤٢- ٢٤٣، احتجاج، ج ٢، ص ٤٧٨. بحار الانوار، ج ٥١، ص ٣٦٠ وج ٥٣، ص ٣١٨ .

٢٢- كمال الدين، ج ٢، ص ٥٠٣ .

٢٣- منتخب الاثر، فصل ٤، باب ٣، حديث ١٣، ص ٣٩٩. غيبت شيخ طوسي، ص ٢٤٢- ٢٤٣ .

٢٤- احتجاج طبرسي، ج ٢، ص ٢٨٣؛ كمال الدين، ج ٢، ص ٤٨٤ .

٢٥- وسائل الشيعه، ج ١٨، باب ١١، حديث ١، ص ٩٨ .

٢٦- تحف العقول، ص ١٦٩ .